

سلسله مباحث و هابیت شناسی

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت علیهم السلام

علی اصغر رضوانی



۱۱	دیباجه
۱۳	پیشگفتار
۱۵	شرح حال ابن تیمیه
۱۵	نسب ابن تیمیه
۱۶	شروع به تحصیل
۱۶	جرأت و جسارت
۱۹	عصر ظهور ابن تیمیه
۲۱	برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه
۲۲	۱. تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا
۲۲	۲. تحریم زیارت قبور
۲۲	۳. تحریم کمک خواستن از غیر خدا
۲۳	۴. تحریم برپایی مراسم
۲۳	۵. تحریم قسم به غیر خداوند
۲۳	۶. نسبت دادن جسمیت به خدا
۲۴	۷. خروج از اسلام به جهت سفر برای زیارت
۲۴	۸. حکم به قتل همسایه مسجد
۲۵	۹. تکفیر تأخیرکننده در نماز
۲۵	۱۰. حکم به قتل تارک نماز

- ۲۵ ۱۱. اعتقاد به عدم عصمت انبیا قبل از بعثت
- ۲۵ ۱۲. انکار حیات برزخی پیامبر ﷺ
- ۲۶ ۱۳. نهی از بلند صلوات فرستادن
- ۲۶ تناقضات ابن تیمیه
- ۲۹ نقد دیدگاه سلفیان دربارهٔ مقام علمی ابن تیمیه
- ۲۹ ۱. روش او در بررسی احادیث
- ۳۱ ۲. دیدگاه ابن تیمیه در مورد قرآن
- ۳۲ ۳. توسعه در عنوان شرک
- ۳۳ ۴. توسعه در عنوان بدعت
- ۳۴ ۵. ادعای اجماعات غیر واقعی
- ۳۵ ۶. تضعیف مغرضانه روایات
- ۳۶ ۷. انکار حقایق تاریخی
- ۳۸ ۸. نسبت دروغ بر مخالفان
- ۳۹ ابن قیم، مروّج افکار ابن تیمیه
- ۴۱ دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت ﷺ
- ۴۱ ۱. شبهه در نزول آیهٔ مباهله در شأن اهل بیت ﷺ
- ۴۲ شبههٔ اول: کسی با پیامبر ﷺ مساوی نیست!!
- ۴۲ پاسخ
- ۴۳ شبههٔ دوم: عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!
- ۴۳ پاسخ
- ۴۵ شبههٔ سوم: کفایت دعای پیامبر ﷺ!!
- ۴۵ پاسخ
- ۴۶ شبههٔ چهارم: عدم اختصاص به حضرت علی ﷺ!!
- ۴۶ پاسخ
- ۴۶ شبههٔ پنجم: مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر ﷺ است!!
- ۴۷ پاسخ
- ۴۷ اشکال
- ۴۷ پاسخ
- ۴۸ ۲. شبهه در شأن نزول آیه تطهیر



- ۴۸ شبهه اول: دعا دلالت بر عصمت ندارد
- ۴۹ پاسخ
- ۴۹ شبهه دوم: عدم اراده تکوینی
- ۵۰ پاسخ
- ۵۰ ۳. شبهه در شأن نزول آیه انذار
- ۵۱ شبهه اول: اختصاص نداشتن هدایت گری به امام علی علیه السلام
- ۵۱ پاسخ
- ۵۲ شبهه دوم: هدایت بسیاری از امت توسط غیر امام علی علیه السلام
- ۵۲ پاسخ
- ۵۳ ۴. شبهه در آیه ولایت
- ۵۴ پاسخ
- ۵۴ ۵. شبهه در شأن نزول آیه مودت
- ۵۵ شبهه اول: مکی بودن سوره شوری
- ۵۵ پاسخ
- ۵۷ شبهه دوم: عدم اختصاص آیه به اهل بیت علیهم السلام
- ۵۸ پاسخ
- ۵۹ شبهه سوم: عدم درخواست پاداش از سوی پیامبران
- ۵۹ پاسخ
- ۶۲ ۶. شبهه در حدیث ثقلین
- ۶۲ شبهه اول: تضعیف سند حدیث
- ۶۳ پاسخ
- ۶۳ شبهه دوم: امر نشدن تمسک به عترت در صحیح مسلم
- ۶۳ پاسخ
- ۶۴ فهم علمای اهل سنت از ثقلین
- ۶۹ ۷. شبهه در حدیث غدیر
- ۶۹ شبهه اول: عدم وجود حدیث در صحاح
- ۶۹ پاسخ
- ۷۰ شبهه دوم: تکذیب ذیل حدیث
- ۷۰ پاسخ

۷۳. شبهه در حدیث «مؤاخاة»
- ۷۳ پاسخ
۷۶. شبهه در حدیث «عمار»
- ۷۷ پاسخ
۸۰. شبهه در حدیث «ولایت»
- ۸۱ پاسخ
۸۳. شبهه در حدیث «ردّ الشمس»
- ۸۴ پاسخ
۸۶. شبهه در حدیث «سدّ ابواب»
- ۸۶ پاسخ
۸۸. شبهه در حدیث «باب مدینه علم»
- ۸۹ پاسخ
۹۰. شبهه در حدیث «اقضاکم علی ایشاء»
- ۹۰ پاسخ
۹۲. شبهه در حدیث «قتال ناکثین و...»
- ۹۲ پاسخ
۹۳. شبهه در حدیث «محبت حضرت علی ایشاء»
- ۹۳ پاسخ
۹۴. ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی ایشاء
- ۹۵ پاسخ
۹۶. شبهه: بیعت نکردن اکثر مردم با علی ایشاء
- ۹۷ پاسخ
۱۰۳. شبهه در حزن حضرت زهرا ایشاء بر پدرش
- ۱۰۴ پاسخ
۱۰۸. شبهه در حدیث غضب فاطمه ایشاء
۱۰۸. شبهه اول: شکوه کردن لایق شأن فاطمه ایشاء نیست
- ۱۰۸ پاسخ



- ۱۱۱ شبهه دوم: قهر فاطمه علیها السلام کار ناپسندی بود
- ۱۱۲ پاسخ
- ۱۱۵ ۲۱. شبهه در وصیت حضرت زهرا علیها السلام به دفن شبانه
- ۱۱۶ پاسخ
- ۱۱۸ ۲۲. شبهه در ادّعی افضلیّت امام علی علیه السلام
- ۱۱۹ پاسخ
- ۱۲۳ * تقدیم خلفا بر امام علی علیه السلام
- ۱۲۳ پاسخ
- ۱۲۵ دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام
- ۱۲۵ ۱. ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام
- ۱۲۵ پاسخ
- ۱۲۹ ۲. انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام
- ۱۳۰ پاسخ
- ۱۳۲ ۳. انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام
- ۱۳۲ پاسخ
- ۱۳۳ ۴. انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام
- ۱۳۳ پاسخ
- ۱۳۶ ۵. انکار واقعه حرّه
- ۱۳۷ پاسخ
- ۱۳۷ عوامل قیام مردم مدینه
- ۱۳۸ الف. احساسات دینی
- ۱۴۰ ب. واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۴۱ ج. نابسامانی‌های سیاسی
- ۱۴۲ رویارویی آشکار
- ۱۴۳ اعزام نیرو به مدینه
- ۱۴۶ درگیری لشکر شام و قوای مدینه
- ۱۴۷ قتل و غارت اهل مدینه
- ۱۵۱ اعدام شدگان واقعه حرّه

۱۵۲. انکار امر یزید به خراب کردن کعبه
۱۵۳. پاسخ
۱۵۴. کلمات علمای اهل سنت درباره یزید
۱۵۵. ۷. تمجید از فرقه یزیدیه
۱۵۶. ۸. دفاع از خوارج
۱۵۷. ۹. دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام
۱۵۸. پاسخ
۱۶۱. ۱۰. دفاع از ابن ملجم
۱۶۱. پاسخ
۱۶۲. ۱۱. دفاع از بنی امیه
۱۶۲. پاسخ
۱۶۱. اعتراف بزرگان اهل سنت به ناصبی بودن ابن تیمیه
۱۶۱. ۱. ابن حجر عسقلانی
۱۶۵. ۲. ابن حجر هیتمی
۱۶۵. ۳. علامه زاهد کوثری
۱۶۵. ۴. شیخ عبدالله غمارى
۱۶۵. ۵. حسن بن علی سقاف
۱۶۶. ۶. علامه شیخ کمال الحوت
۱۶۶. ۷. شیخ عبدالله حبشی
۱۶۶. ۸. حسن بن فرحان مالکی
۱۶۳. حکم بغض امیر مؤمنان علی علیه السلام
۱۶۶. صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام
۱۶۶. ۱. خبیث ولادت
۱۶۷. ۲. نفاق
۱۶۹. ۳. فسق
۱۷۱. کتابنامه

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش‌آفرینند. در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی‌اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از

منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این
فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله
تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده
و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در
چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ تقی الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه» است. او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می‌گیرد.

وهابیان برای او کنگره‌های علمی گرفته و کتاب‌هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی اش تألیف نموده‌اند. و در حقیقت او را مؤسس مذهب خود می‌دانند؛ اگر چه آنان در ظاهر این مطالب را اظهار نکرده و خود را سلفی می‌نامند.

ما در این کتاب تنها دیدگاه او را درباره اهل بیت علیهم‌السلام بررسی می‌کنیم.

شرح حال ابن تیمیه

نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم در باره نسب او چنین گفته‌اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرائی، الحنبلی، است.

در شهر حرّان در سال ۶۶۱ هـ. ق متولد شد و در سال ۷۲۸ هـ. ق در دمشق وفات یافت. در خانهای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم دار مذهب حنبلی بوده‌اند.^۱

او بعد از شش سال با سایر خانواده اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش پژوهان پرداخت.

۱. تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰.

شروع به تحصیل

او ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از:

۱. احمد بن عبدالدائم مقدسی.
 ۲. ابو زکریّا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی.
 ۳. ابن ابی الیسر تنوخی.
 ۴. عبدالله بن محمد بن عطاء حنفی.
 ۵. ابو زکریّا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی الفتح حرّانی.
 ۶. عبدالرحمان بن أبی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی.
- نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از:
۱. امّ العرب، فاطمه، دختر ابی القاسم بن قاسم بن علی معروف به ابن عساکر.
 ۲. امّ الخیر، ستّ العرب، دختر یحیی بن قایماز.
 ۳. زینب، دختر أحمد مقدسیّه.
 ۴. زینب دختر مکّی حرانیّه.
- آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد.^۱

جرأت و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. او نیز بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق

۱. ابن تیمیه (حیات و عقاید)، ص ۵۷.



نشست و درسش را در زمینه‌های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقه‌ی و انحرافی که داشت درصدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی اش برای او مشکل ساز شد. در جواب نامه‌ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت - از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و... - ابراز می‌کرد.

وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند.

ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می‌گوید:

در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا همه متفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش برندارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه‌ای در مصر فرستادند. شمس الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی زندان نموده و سپس او را به زندان معروفی به نام «جب» منتقل ساختند...^۱

همچنین می‌گوید:

در شب عید فطر همان سال، امیر سیف الدین سالار نائب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان

۱. البدایة و النهایة، ج ۱۴، ص ۴.

قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم‌چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آنکه او را در روز جمعه ۲۳ ربیع الاول از زندان آزاد کرده و مخیر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برنداشت.

در سال ۷۰۷ هـ. ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضد او اقامه دعوا کرد، قاضی بدر الدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر ﷺ گستاخی می‌کند، لذا نامه‌ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آنکه سال ۷۰۹ هـ. ق او را به اسکندریه تبعید کردند. در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ هـ. ق به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲ هـ. ق در آنجا اقامت داشت تا آنکه به شام بازگشت.^۱

ابن تیمیه در سال ۷۱۸ هـ. ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه‌ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ هـ. ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ هـ. ق بر

۱. البداية و النهاية، ج ۱۴، ص ۵۲.



کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد.^۱

یافعی می گوید: «ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود».^۲

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، و لذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال‌های پایانی قرن پنجم، پاپ رم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ‌های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ - ۶۹۰) به طول انجامید، میلیون‌ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب‌تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند.

و پنجاه سال بعد از آن (۶۵۶ ه. ق) توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید.

۱. المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

۲. مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

و سپس بر حلب و موصل (۶۵۷-۶۶۰ ه.ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود.

ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنت می‌نویسد: «مصایب وارده بر مسلمانان از سوی مغول آن چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آنها نیست و ای کاش مادر مرا نمی‌زاد».

گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می‌کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند.

افزون بر اینکه مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند.

و همچنین اباقاخان (۶۶۳ - ۶۸۰ ه.ق) فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند.

و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو (۶۸۳ - ۶۹۰ ه.ق) به وسوسه وزیر یهودی‌اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بت‌خانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوش‌بختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد.

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری‌های ویرانگر می‌سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه‌های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد.

و با آنکه اسلام دینی است که مردم را به دو اصل اساسی دعوت

می‌کند: یکی کلمه توحید و دیگری توحید کلمه و وحدت بین مسلمین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طول ۲۳ سال بعثت مردم را به کلمه توحید و گفتن «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و التزام به تبعاتش دعوت کرد. نیز همه را برای پیش برد اهداف اسلام به توحید کلمه و اتحاد فراخواند؛ زیرا در سایه اتحاد است که مسلمین می‌توانند بر مشکلات فائق آمده، راه نفوذ دشمنان را ببندند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ «همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و متفرق و پراکنده نگردید». (آل عمران: ۱۰۳)

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾؛ «همانا مؤمنین برادر یکدیگرند». (حجرات: ۱۰)

لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بین اوس و خزرج، مهاجرین و انصار عقد اخوت بست. در عین حال مشاهده می‌کنیم که ابن تیمیه به این سفارش‌ها توجهی نکرده و با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین - از صدر اسلام تا زمان خود - و تکفیر آنان، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمانان شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین‌های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام، شروع به نشر افکار خرافاتی و انحرافی خود نمود و هر کسی که با افکار او مخالفت می‌کرد او را به کفر و شرک و زندقه متهم می‌ساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت.

برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه

اینک به برخی از فتاوا و آراء و عقاید او که بر خلاف نظر همه مذاهب اسلام صادر شد و عامل اختلاف بین مسلمانان است، اشاره می‌کنیم:

۱. تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا

ابن تیمیه می‌گوید:

نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین قصد مشاهد

کردن به جهت عبادت در کنار آن‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف،

استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن، مشروع نیست، بلکه باطل است.^۱

۲. تحریم زیارت قبور

وی شدیداً با زیارت قبر پیامبر ﷺ و دیگر اولیای الهی مقابله کرده،

می‌گوید: «تمام احادیث زیارت قبر پیامبر ﷺ ضعیف؛ بلکه دروغ

است».^۲

۳. تحریم کمک خواستن از غیر خدا

ابن تیمیه می‌گوید:

اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، مرا

کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان

و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد، از اقسام

شرک است.^۳

و در جای دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید، باید توبه کند

و گرنه کشتنش واجب است».^۴

۱. مجموعة الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰.

۲. التوسل و الوسيلة، ص ۱۵۶.

۳. الهدية السنية، ص ۴۰.

۴. زیارة القبور، صص ۱۷ و ۱۸.



۴. تحریم برپایی مراسم

ابن تیمیه درباره برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت‌های بزرگان دین می‌گوید:

اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود، نه آنکه بدعت گذاری کرد. این عمل همانند اعمال نصاری است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام را عید می‌گیرند.^۱

۵. تحریم قسم به غیر خداوند

ابن تیمیه در این مورد می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، بلکه از آن نهی شده است».^۲

۶. نسبت دادن جسمیت به خدا

ابن تیمیه در یکی از فتوهای خود می‌گوید:

آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متصف به جسمیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است.^۳

ابن بطوطه می‌گوید:

در دمشق شخصی بود از بزرگان فقهای حنبلی به نام تقی الدین ابن تیمیه، در هر علمی سخن می‌گفت، لیکن مشکلی در عقل خود داشت. زمانی که در دمشق بودم، روز جمعه‌ای بر او وارد شدم؛ در

۱. اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۳ و ۲۹۵.

۲. مجموعة الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۷.

۳. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.



حالی که بر منبر جامع دمشق مردم را موعظه می کرد. از جمله مطالبی که گفت این بود که: خداوند به آسمان دنیا می آید همان گونه که من از منبر پایین می آیم. این را گفت و از منبر پایین آمد.^۱

۷. خروج از اسلام به جهت سفر برای زیارت

ابن تیمیه معتقد بود که اگر کسی صرفاً به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ مسافرت کند و هدف او رفتن به مسجدالنبی ﷺ نباشد چنین کسی از شریعت مسلمین خارج شده است.^۲

۸. حکم به قتل همسایه مسجد

او درباره کسی که همسایه مسجد است ولی به مناسبت وضع شغلی و کسب خویش نمی تواند به مسجد و نماز جماعت برود می گوید: «چنین کسی را باید توبه دهند و اگر توبه نکرد قتلش واجب است».^۳ شوکانی که از طرفداران ابن تیمیه و موافقان دعوت وهابیت است می گوید:

از جمله اموری که از صاحب نجد به ما رسیده این است که هر کس به نماز جماعت حاضر نشود خونس حلال است، که این سخن بر خلاف قانون شرع می باشد.^۴

۱. رحلة ابن بطوطه، ص ۹۵؛ الدرر الكامنة، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. الردة على الأحنائي، ابن تیمیه، صص ۱۸ و ۲۱.

۳. فتاوى الكبرى، ج ۱، ص ۳۶۶.

۴. البدر الطالع، ج ۲، ص ۶.



۹. تکفیر تأخیرکننده در نماز

ابن تیمیه همچنین حکم کفر کسی را که نماز ظهر را تا مغرب و نماز مغرب را تا نیمه شب به تأخیر اندازد نقل کرده و می‌گوید: «اگر کسی چنین فردی را کافر نداند باید گردنش را زد».^۱

۱۰. حکم به قتل تارک نماز

ابن تیمیه درباره مرد بالغی که از ادای یکی از نمازهای پنج‌گانه خودداری می‌کند یا یکی از واجبات مسلم نماز را ترک می‌کند حکم کرده که چنین کسی را باید توبه داد و اگر توبه نکرد باید او را کشت.^۲

۱۱. اعتقاد به عدم عصمت انبیا قبل از بعثت

ابن تیمیه در پاسخ به این سخن علامه حلی رحمته الله علیه که انبیا از اول تا آخر عمر از ارتکاب سهو و گناه چه صغیره و چه کبیره معصوم‌اند، و در غیر این صورت اعتمادی به آنچه می‌گویند حاصل نمی‌شود می‌گوید: «معصوم‌بودن انبیا از خطا و گناه، قبل از مبعوث شدن به پیامبری لازم نیست».^۳

۱۲. انکار حیات برزخی پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن تیمیه می‌گوید: «هرکس معتقد باشد که وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات مانند وجود او در زمان حیات است غلط عظیمی مرتکب شده است».^۴

۱. کتاب الایمان، ص ۲۹۳.

۲. مجموعة الرسائل، (الوصية الكبرى)، ج ۱، ۳۲۱.

۳. منهاج السنة، ج ۲، صص ۳۰۸ و ۳۱۱.

۴. الردّ علی الأحنائی، ص ۵۴.

۱۳. نهی از بلند صلوات فرستادن

از ابن تیمیه سؤال می‌کند که صلوات بر پیامبر ﷺ آهسته فرستاده شود بهتر است یا با صدای بلند و آشکار؟ و اینکه حدیثی از ابن عباس نقل شده که به موجب آن باید آشکارا و با صدای بلند صلوات فرستاد، آیا این حدیث صحیح است یا خیر؟ او در جواب می‌گوید:

حدیث مزبور به اتفاق اهل علم دروغ و ساختگی است و هر حدیث که در این باره باشد دروغ است؛ زیرا صلوات به منزله دعا و ذکر است و دعا و ذکر باید آهسته و مخفی باشد.^۱

تناقضات ابن تیمیه

با مراجعه به کتاب‌های ابن تیمیه و بحث و تحلیل‌های او پی می‌بریم که در کلام وی تناقضات فراوانی وجود دارد. اینک به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در عین حال که به صحیح بخاری در موارد زیاد استدلال و احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که به روایتی در این کتاب بر می‌خورد که با افکار او سازگاری ندارد آن را ابطال کرده و کتاب را نیز مورد تنقیص قرار می‌دهد، و درباره آن می‌گوید: «در بخاری اغلاطی وجود دارد».^۲
۲. او در حالی که زیاد به روایات «سنن» استدلال و احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که شیعه دوازده امامی بر حقانیت تعلیمات مذهبی خود به یکی از روایات کتب «سنن» استدلال می‌کند، می‌گوید:

۱. الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. منهاج السنة، ج ۵، صص ۱۰۱ و ۱۰۲؛ ج ۷، ص ۲۱۵.



این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه در آن، برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران طعن زده‌اند. ولی اهل سنت همچون ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران آن را نقل کرده‌اند. پس مطابق اصول شما از کجا این روایات ثابت شده تا به آن احتجاج کنید؟ و بر تقدیر ثبوت، این حدیث از اخبار آحاد است.^۱

۳. او در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می‌کند، ولی هنگامی که به روایات فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رسد، می‌گوید: «ترمذی احادیثی را در فضایل علی ذکر کرده که بسیاری از آنها ضعیف است».^۲ او همچنین در جای دیگری می‌گوید: «ترمذی احادیث متعدّدی را در باب فضایل علی (علیه السلام) ذکر کرده که در میان آنها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد».^۳

او درباره حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها» می‌گوید: «گرچه ترمذی آن را نقل کرده ولی از روایات جعلی به حساب می‌آید».^۴ ۴. او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که مشاهده می‌کند شیعه امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می‌گوید: «گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می‌کنند که نزد خودشان ضعیف است».^۵

۱. منهج السنة، ج ۳، ص ۴۵۶.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۷۸.

۳. همان، ج ۵، ص ۵۱۱.

۴. منهج السنة، ج ۷، ص ۵۱۵؛ ما در کتاب «امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» به‌طور کامل و مفصل بطلان حرف او را به اثبات رسانده‌ایم.

۵. همان ص ۵۳.



و در جایی دیگر می‌گوید: «هر چه را که احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده نزدش حجت نیست».^۱

و نیز می‌گوید: «مجرد روایات احمد موجب نمی‌شود که حدیث صحیح بوده و عمل به آن واجب باشد».^۲

در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه که مخالف با هوای نفس اوست، ضعیف یا جعلی است.

۵. او به روایات حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» زیاد استدلال می‌کند، ولی همین که شیعه دوازده امامی به یک حدیث این کتاب که درباره آن، حاکم تصریح به صحت بنابر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت نموده، و استدلال می‌کند، می‌گوید: «سند آن ضعیف است».^۳

۶. او در مواردی که رأی و نظرش موافق با شهرستانی است به کلامش زیاد اعتماد می‌کند، ولی هر جا که مطلبی از او مشاهده می‌کند که با رأی او موافق نیست، یا مایه تقویت شیعه امامیه است بر او هجوم برده و می‌گوید: «شهرستانی خبرویت ندارد».^۴

۷. او تفسیر طبری و ابن ابی حاتم و بغوی را به جهت نقل روایاتی که موافق با آراء و نظریات او است تمجید کرده ولی در مواردی که شیعه دوازده امامی به روایات آنان استدلال می‌کند، می‌گوید: «مجرد نقل

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۴۰۰.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۹۶.

۴. همان، ج ۶، صص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲.



یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی‌شود... بلکه این کتب، جمع کننده قوی و ضعیف، و جعلی و دروغی است»^۱.

نقد دیدگاه سلفیان درباره مقام علمی ابن تیمیه

وهاپیان و سلفیان برآنند تا موقعیت او را در نفوس و اذهان بزرگ جلوه دهند از این رو می‌گویند او در مباحث فقهی بر دیگران برتری داشته و در اطلاع از اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصص بوده است، آنان بدین جهت او را «شیخ الاسلام» نامیده‌اند، تا به دیگران چنین وانمود کنند که برای او مثل و نظیری در تاریخ اسلام دیده نشده است. ولی هنگامی که به نوشته‌ها و کتاب‌های او در مجال تفسیر، حدیث و اقوال متکلمین مراجعه می‌نماییم، پی می‌بریم که نه تنها متخصص و اهل خبره در این زمینه نبوده است بلکه یا جاهل به مسائل بوده و یا اهل عناد و مکابره بوده است. اینک به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

۱. روش او در بررسی احادیث

اظهار نظرهای ابن تیمیه در نقل و نقد احادیث خود بیانگر آن است که وی در این زمینه تخصص لازم را نداشته است.

(الف) وی حدیثی را از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «يقول الله تعالى من عادى لي ولياً فقد بارزني بالمحاربة» و آن را به ابوهریره نسبت داده است. و گفته که این حدیث در صحیح بخاری آمده است^۲؛ درحالی‌که

۱. منهج السنة، ج ۷، ص ۲۹۹.

۲. الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیه، ص ۷۰.

این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است.

ب) ابن تیمیه از ترمذی نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْلِمَ ابْعَثْ لِبَعَثِ عُمَرَ»^۱ و آن را تقویت کرده و به آن اخذ کرده است؛ درحالی‌که این حدیث از ترمذی نقل نشده، بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده است. و نیز ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص به روایات جعلی است آورده است.

ج) او در کتاب «الزيارة» می‌گوید: «عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی‌طالب شخصی را دید که رفت و آمد به طرف قبر پیامبر ﷺ می‌کند...»^۲، درحالی‌که علمای رجال شخصی را به این اسم نمی‌شناسند، و صحیح در آن حسن بن حسن بن حسین بن علی بن ابی‌طالب عليه السلام است، که موصوف به حسن مثنی است.

د) البانی بعد از تصحیح صدر و ذیل حدیث غدیر می‌گوید:

این مطلب را که دانستی حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل دادن کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول این حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من، این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آنکه طرق آن را جمع کرده و در آن دقت کند...^۳

۱. الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیه، ص ۵۷.

۲. الزیارة، صص ۲۳ و ۳۴.

۳. سلسله الاحادیث الصحیحة، حدیث ۱۷۵۰.



۲. دیدگاه ابن تیمیه در مورد قرآن

در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکردهایی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

(الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیت منزّه ساخته بی‌اعتنایی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبّهه و حشویه است.

او در یکی از فتاوی خود می‌گوید:

آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است حق می‌باشد، حال اگر از این امر لازم آید که خداوند متصف به جمسیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است.^۱

(ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدّعی است که تمام آیات قرآن از محکّمات است و تشابه، امری است نسبی است^۲، با وجود آنکه قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...﴾ (آل عمران: ۷)

او کسی است که این کتاب [آسمانی] را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" [صریح و روشن] است که اساس این کتاب می‌باشد و قسمتی از آن، "متشابه" است...

(ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف السند، بلکه

۱. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲. تفسیر ابن تیمیه معروف به تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۵۳.

با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ از سوره اعراف با قصه اسرائیلی و قبیح که لایق شأن حضرت آدم و حواء عليهما السلام نیست از جمله خصوصیات اوست.^۱

د) او تفاسیری که دربردارنده احادیث ضعیف السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می‌کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف اعتقاد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده‌اند، یا اینکه آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده‌اند را رها می‌کند، که از قسم اول می‌توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرد و از قسم دوم می‌توان تفسیر کشاف را نام برد.^۲

۳. توسعه در عنوان شرک

ابن تیمیه از جمله کسانی است که در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، دست توانایی داشته و اهل تسامح و تساهل نبوده و بسیار بی پروا بوده است.

الف) ابن تیمیه می‌گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است».^۳
 ب) او می‌گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت نزدیکی به خدا می‌خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است».^۴

ج) وی می‌گوید:

۱. رک: الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۷، ص ۱۴ (به نقل از او).

۲. مقدمه کتاب اصول التفسیر، ابن تیمیه.

۳. منهج السنة، ج ۱، ص ۴۷۴.

۴. زیارة القبور، ص ۱۵۶.



اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قادر است، این‌ها از اقسام شرک است.^۱

و در جایی دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است».^۲

۴. توسعه در عنوان بدعت

او هرگونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب‌های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می‌دهد:

(الف) او می‌گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت‌های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است».^۳

(ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می‌گوید:

اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آنکه بدعت گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می‌گیرند.^۴

۱. الهدية السنیة، ص ۴۰.

۲. زیارة القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

۳. منهاج السنة، ج ۲، صص ۴۳۵ - ۴۳۷.

۴. اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۳ - ۲۹۵.

۵. ادّعی اجماعات غیرواقعی

کسی که به کتاب‌های ابن تیمیه مراجعه کند پی به ادّعی اجماعاتی می‌برد که هرگز وجود خارجی نداشته است؛ از باب نمونه:

او می‌گوید:

... من تفاسیری را که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم که یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضی و مفهوم معروف آن تأویل نماید.^۱

این در حالی است که کتب تفسیر مملوّ از نقل تأویلات صحابه است. و کسی که می‌خواهد از آنها مطلع گردد باید به کتاب «الأسماء و الصفات» بیهقی مراجعه کند که تمام تأویلات را ذکر کرده است. دکتر بوطی می‌گوید: «صحیح نیست که بگوییم در بین سلف کسی در تفسیر آیات صفات یا برخی از آن‌ها، قائل به تأویل نبوده است».^۲ آن‌گاه او اسامی برخی از سلف که صفات را تأویل کرده‌اند را، ذکر می‌کند.

مجمّمه و مشبّه چنین وانمود کرده‌اند که مذهب سلف، عدم تأویل و حمل نصوص بر ظواهر است و این اشاعره بوده‌اند که صفات را تأویل کرده و به تعطیلی کشانده‌اند، و این شایعه‌ای بیش نیست؛ زیرا سلف از صحابه و تابعین معتقد به تأویل صفات بوده‌اند، و کسی که تفسیر طبری

۱. تفسیر سوره نور، ابن تیمیه، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲. السلفیّة، ص ۱۳۴.



را مطالعه کند پی به این مطلب خواهد برد؛ از باب نمونه: طبری با سندهای خود از ابن عباس در تفسیر آیه: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ (قلم: ۴۲) نقل کرده که «ساق» در این آیه به معنای شدت است؛ زیرا عرب می‌گوید: «كُشِفَ الْحَرْبُ عَنْ سَاقِهَا»؛ یعنی جنگ شدت گرفت.^۱ و نیز آیه: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ﴾ (ذاریات: ۴۷) را به معنای «بنیناها بقوة» گرفته است؛ یعنی دست را کنایه از قوت گرفته است.^۲

۶. تضعیف مغرضانه روایات

ابن تیمیه روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست بدون آنکه سندش را بررسی کند، نسبت جعل یا وضع به آنها می‌دهد. اینک به یک مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

او می‌گوید:

همچنین است حدیث: «هو ولي كل مؤمن بعدي» او - حضرت علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث، دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ بلکه او در حیات و مماتش ولی هر مؤمنی است، و هر مؤمنی نیز ولی او در زمان حیات و ممات است.^۳

این در حالی است که بسیاری از علمای عامه؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمد بن حنبل و دیگران از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده‌اند....^۴

۱. تفسیر طبری، مجلد ۵، جزء ۸، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۲. همان، ج ۲۷، ص ۷.

۳. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۰۴.

۴. ر.ک: سلسلة الاحادیث الصحیحة، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱.

البانی بعد از نقل حدیث «ولایت» می‌گوید:

سند آن حسن است و رجال آن رجال ثقات، بلکه رجال شیخین می‌باشند غیر از اجلح که همان ابن عبدالله کندی است که در مورد او اختلاف شده است ابن حجر در «تقریب» می‌گوید او شیعی و راستگو است.

آن‌گاه می‌گوید:

اگر کسی بگوید: راوی این شاهد شیعی است، و همچنین در سند اصل حدیث شیعی دیگری وجود دارد که جعفر بن سلیمان است، آیا این مسأله طعنی در حدیث به حساب نمی‌آید؟

او در جواب می‌گوید:

هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت به صدق و حفظ است، و اما مذهب‌اش بین او و بین پروردگارش می‌باشد و خداوند حسابرس او است. لذا مشاهده می‌کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران از بسیاری از مخالفین که مورد وثوق بوده‌اند روایت نقل کرده‌اند؛ همچون خوارج و شیعه و دیگران...

آن‌گاه می‌گوید:

با این حال، من نمی‌دانم چرا ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده است، و از نظر من وجهی برای آن نمی‌بینم جز سرعت و مبالغه داشتن در ردّ بر شیعه...^۱

۷. انکار حقایق تاریخی

ابن تیمیه هنگامی که با حقایق تاریخی که مخالف با عقیده و مذهب

۱. ر.ک: سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۵، صص ۲۶۱ - ۲۶۴.



او است برخورد می‌کند آن را به طور کلی منکر می‌شود بدون آنکه توجّهی به مسلم بودن آن داشته باشد؛ از باب نمونه: او از آنجا که مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، لذا درصدد برآمده تا قصه‌ای را که به مالک بن انس نسبت داده شده انکار نماید. و آن قصه از این قرار است:

خلیفه عباسی ابوجعفر منصور از مالک سؤال کرد: آیا می‌تواند رو به قبر شریف کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب گفت:

لَمْ تَصْرَفْ وَجْهَكَ عَنْهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَوَسِيلَةُ أَبِيكَ آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَاسْتَشْفَعَ بِهِ فَيَشْفَعُهُ اللَّهُ.^۱

چرا «روی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله بر می‌گردانی؛ در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه الصلاة و السلام نزد خداوند متعال در روز قیامت است، بلکه رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد.

ابن تیمیه درباره این قصه می‌گوید: «این قصه‌ای است منکر که احدی آن را نقل نکرده و به امام مالک دروغی نسبت داده شده است».

با اینکه قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته که آن را از تعدادی از ثقات مشایخش اخذ کرده است. وانگهی اینکه می‌گوید: کسی قائل به آن نشده، دروغی بیش نیست؛ زیرا مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی استحباب استقبال قبر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سلام دادن و دعا کردن است.^۲

۱. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

۲. این مطلب را در بحث «نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی» مورد بررسی قرار داده‌ایم.



۸. نسبت دروغ بر مخالفان

ابن تیمیه به تبع مشایخ حنبلی خود، نسبت دروغ به مخالفان خود را تجویز کرده و به آن نیز عمل کرده است. اینک به نمونه‌هایی از این تهمت‌ها اشاره می‌کنیم.

ابن تیمیه می‌گوید:

رافضه کسانی هستند که نماز جمعه و جماعت به جای نمی‌آورند نه

پشت سر اصحابشان و نه غیر از اصحابشان، و تنها پشت سر معصوم

نماز می‌گذارند و حال آنکه شخص معصوم نزد آنها نیست.^۱

و نیز می‌گوید:

رافضه اعتنایی به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و طلب

ادله‌ای که دلالت بر معنای آن داشته باشد ندارند، و نیز اعتنایی به

حدیث رسول خدا ﷺ و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی

حدیث ندارند...^۲

و نیز می‌گوید:

و اما سایر حماقات شیعه این است که آنان کراهت دارند تا سخن

به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد، حتی

ساختمان‌های خود را ده طبقه نمی‌سازند، و نیز با ده تنه درخت بنا

نمی‌کنند و امثال این موارد؛ زیرا آنان با خوبان صحابه که همان ده

نفری هستند که پیامبر بشارت بهشت به آنها داده دشمن‌اند...^۳

۱. منهاج السنة، ج ۵، ص ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۶۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۸.



به نظر می‌رسد که این تهمت‌ها احتیاج به پاسخ ندارد؛ زیرا هر کس که با شیعیان معاشرت داشته باشد پی به سخیف و بی‌اساس بودن این حرف‌ها می‌برد.

ابن قیّم، مروج افکار ابن تیمیه

یکی از شاگردان مهمّ ابن تیمیه که به عنوان مروج افکار او مطرح است، ابو عبدالله محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حرّیز، زرعی، دمشق، حنبلی، معروف به ابن قیّم جوزیه می‌باشد.

جوزیه مدرسه‌ای بود که محیی الدین بن حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بکری حنبلی آن را در بازار قمع دمشق ساخته بود. و از آنجا که پدرش قیّم سرپرست این مدرسه بود، لذا او را ابن قیّم جوزیه نامیدند.

او در سال ۶۹۱ هـ. ق متولد شد و در سال ۷۱۲ هـ. ق با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و ملازم مجلس درس او شد و فقه را نزد او آموخت و از او اخذ علم کرد ولی در تمام مسائل مقلّد کورکورانه او بود. لذا مذهب ابن تیمیه را یاری کرده و افکارش را در کتاب هایش تأیید نمود، اضافه بر آن سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد.

لذا در عصر شیخ و استادش، ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و نیز با او به زندان رفت ولی بعد از مرگ استادش رها شد. او به جهت اعتقاداتش سه بار به زندان رفت، خصوصاً به جهت اینکه همانند استادش حرکت به جهت زیارت ابراهیم خلیل علیه السلام را تحریم و منع نمود.

عبدالله هروی حبشی از ذهبی نقل کرده که گفت:

... وقد حبس مدة؛ لانكاره شدّ الرّحال لزيارة قبر الخليل

- ابراهيم عليه السلام -^۱.

... او در مدتی به جهت انکار بار سفر بستن برای زیارت قبر خلیل الرحمن محبوس شد.

او نیز از ابن حجر در «الدرر الكامنة» نقل می‌کند که گفت:

غلب عليه حبّ ابن تيمية حتى كان لا يخرج عن شيء من اقواله، بل يتصر له في جميع ذلك، وهو الذي هدّب كتبه ونشر علمه. واعتقل مع ابن تيمية بعد ان أهين وطيف به على جمل مضروباً بالدرة، فلما مات أخرج عنه...^۲

محبّت ابن تیمیه بر او غلبه کرد به حدّی که از هیچ یک از اقوال او نمی‌گذشت و مخالفت نمی‌نمود، بلکه در تمام موارد او را یاری می‌کرد. و او کسی بود که کتاب‌های ابن تیمیه را تهذیب کرده و علم او را منتشر می‌ساخت. ابن قیّم با ابن تیمیه زندانی شد، بعد از آنکه مورد اهانت قرار گرفت، او را سوار بر شتری کردند و در حالی که تازیانه می‌زدند دور گرداندند. و چون ابن تیمیه مرد او را رها کردند...

۱. المقالات السنية، ص ۴۳ به نقل از او.

۲. همان، به نقل از ابن حجر.

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت علیهم السلام

کمتر کسی است که کتاب‌های ابن تیمیه — به خصوص «منهاج السنة» — را مطالعه کند و به نصب و عداوت و دشمنی او نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پی نبرد. ما در این بحث برای اثبات این مطلب به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

۱. شبهه در نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام

مسلم به سندش از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گفت:
... هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾
رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست
و عرض کرد: بالها! اینان اهل من هستند.^۱
اما ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام
مخالفت کرده است و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای اهل بیت
نمی‌شمارد. اینک به شبهات او پاسخ می‌گوییم:

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

شبههٔ اوّل: کسی با پیامبر ﷺ مساوی نیست!!

ابن تیمیه می‌گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خدا ﷺ در فضایل نیست، نه علی و نه غیر او».^۱

پاسخ

اولاً: ما تابع نصّ هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده می‌شود که امام علی علیه السلام در تمام کمالات و قابلیت‌ها همانند رسول خدا ﷺ است جز در سالت و نبوت، و لذا اگر قرار بود بعد از ایشان پیامبری باشد جز امام علی علیه السلام کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبر ﷺ پیامبری دیگر باشد. در روایتی صحیح السند از پیامبر ﷺ آمده است که خطاب به امام علی علیه السلام فرمود:

من از خدا چیزی نخواستم جز آنکه مثل آن را از خداوند برای تو درخواست نمودم. و از خداوند چیزی درخواست نمودم مگر آنکه خدا به من عطا نمود. جز آنکه به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود.^۲

ثانیاً: پیامبر ﷺ مطابق حدیث صحیح السند فرمود: «...عليّ مني وأنا منه، وهو وليكم بعدي»؛ «علی از من و من از اویم و او ولی شما بعد از من است».

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲. کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۳. مسند احمد، ج ۱، صص ۳ و ۱۵۱.



شبهه دوم: عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!

او نیز می گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بکله مقصود به آن نزدیکان و اقرباء انسان است. آن گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می کند که در آنها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل:

﴿لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنفُسِهِمْ خَيْرًا﴾
(نور: ۱۲)

چرا هنگامی که این [تهمت] را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آنها بود] گمان خیر نبردند.^۱

پاسخ

اولاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده است، و لذا نمی توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است. خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ (تحریم: ۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.

و نیز می فرماید: ﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ﴾؛ «کسانی که به خویش و خانواده شان زیان رسانده اند». (زمر: ۱۵)

در مورد آیه مباحله نیز این چنین است؛ یعنی در مقابل معنای اقرباء

۱. منهاج السنة، ج ۷، صص ۱۲۲ - ۱۳۰.

استعمال شده جز آنکه در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباهله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته است؛ یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله در جمیع فضایل است، نه اینکه نفس پیامبر باشد.

لثانیاً: مستفاد از آیه مباهله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده می‌فرماید: ای محمد! خود را برای مباهله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی علیه السلام را برای مباهله آورد. و اینکه شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد:

(الف) عینیت و اتحاد حقیقی حتی در جسمیت: این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را به لحاظ جسمی یکی نمی‌دانیم.

(ب) اتحاد در شؤونات و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است.

(ج) تنها مجانست در قرابت و نزدیکی.

معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم:

جهت اول اینکه: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می‌باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر قریب‌ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود.

جهت دیگر اینکه: قرائن بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم

است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از:

یک - پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^۱

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۷۶.



تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

دو - بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت مَنِّي وأنا منك»؛ «تو از من و من از توام».

سو - ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسد من می باشد».^۲

چهار - و نیز خطاب به امام علی علیه السلام فرمود:

ما سألت الله لي شيئاً الا سألت لك مثله...^۳

از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آنکه مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.

شبهه سوم: کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله!!

ابن تیمیه نیز می گوید: «اینکه این چهار نفر را پیامبر صلی الله علیه و آله همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی کافی بود».^۴

پاسخ

۱ اولاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. و اگر وجود آنها در مباحله دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آنکه در آخر می فرماید: ﴿ثُمَّ نَبْتَهِلْ﴾؛ «سپس همگی با هم مباحله کنیم».

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۲.

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸.

۳. همان، ج ۶، ص ۴۰۷.

۴. منهاج السنة، ج ۷، صص ۱۲۲ - ۱۳۰.

ل ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا أُنَا دَعُوت فَاْمِنُوا»؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگوئید...». و این خود دلالت بر این دارد که آمین آنها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

شبهه چهارم: عدم اختصاص به حضرت علی ؑ!!

اشکال دیگر ابن تیمیه این است که می‌گوید: «کلمه (اَنْفُسَنَا) اختصاص به علی ؑ ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده است».^۲

پاسخ

ل اولاً: عرب به جهاتی از جمله تعظیم لفظ جمع را بر مفرد به کار می‌برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می‌کنیم؛ مثل آیه ۱۷۳ از سوره آل عمران و آیه ۱۱ از سوره مائده و آیه ۶۱ از سوره توبه که در هر سه مورد شخص واحدی اراده شده در حالی که با صیغه جمع آمده است. ل ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباحله کننده سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد، خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

شبهه پنجم: مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر ﷺ است!!

ابن تیمیه می‌گوید: «مقصود از (اَنْفُسَنَا) شخص پیامبر ﷺ است؛ یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زن‌های خود را بیاورید».^۳

۱. تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲. منهاج السنة، ج ۷، صص ۱۲۲ - ۱۳۰.

۳. همان.



پاسخ

اولاً: این توجیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که مصداق (أُتْنَاءَنَا) بود، و نیز حضرت زهرا علیها السلام را که مصداق (نِسَاءَنَا) بود، و نیز حضرت علی علیه السلام را که مصداق (أَنْفُسَنَا) بود، آورد. و اگر مقصود از (أَنْفُسَنَا) خود پیامبر بوده است، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را با خود به همراه آورد؟
ثانیاً: با این فرض، لازم می آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچ گاه انسان خودش را دعوت نمی کند.
ثالثاً: در صورت درست بودن این احتمال، لازم می آید که کلمه «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داخل در جمله «تَعَالَوْا نَدْعُ» است.

اشکال

اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می کند؛ مثلاً عرب می گوید: «دَعَوْتُ نَفْسِي إِلَى كَذَا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم». ولذا ممکن است که مقصود از «انفسنا» خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد.

پاسخ

ما در این جهت مناقشه نمی کنیم که دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به اینکه برخی تصریح کرده اند که انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند بلکه دیگری را می خواند مگر آنکه مجازاً چنین باشد.^۱

۱. حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.

علاوه بر اینکه این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از (أَنْفُسَنَا) را امام علی (ع) می‌داند. گرچه ما منکر شمول پیامبر (ص) در کلمه (أَنْفُسَنَا) نیستیم.

حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر قصه ورود عاتب و سید و شرفیاب شدن محضر رسول خدا (ص) را نقل کرده و در آخر آن می‌گوید: «... و در حق آنها نازل شد ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ...﴾». آن‌گاه جابر می‌گوید: «مراد از ﴿أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾، رسول الله و علی است و مراد از ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ حسن و حسین است و مقصود از ﴿نِسَاءَنَا﴾ فاطمه می‌باشد».^۱

۲. شبهه در شأن نزول آیه تطهیر

مسلم به سندش از عایشه نقل کرده که گفت:

پیامبر (ص) صبحگاهی از حجره خارج شد در حالی که بر روی دوش او پارچه‌ای از پشم خیاطی نشده بود؛ حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل کسا کرد. آن‌گاه حسین وارد شد او را نیز داخل آن کرد، آن‌گاه فاطمه وارد شد او را نیز داخل کسا کرد بعد علی وارد شد او را نیز داخل نمود. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۲

شبهه اول: دعا دلالت بر عصمت ندارد

ابن تیمیه می‌گوید: «پیامبر (ص) دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد...».^۳

۱. در المنثور، ج ۲، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۳. منهاج السنة، ج ۳، ص ۴.



پاسخ

۱ اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است.

۲ ثانیاً: فایده دعا، استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان گونه که در تفسیر ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ چنین است.

۳ ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت را در بر داشته باشد.

۴ رابعاً: مطابق برخی از روایاتی که ذکر شده، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه تطهیر بوده است.^۱

شبهه دوم: عدم اراده تکوینی

ابن تیمیه می گوید:

اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می کند چیزی را که تحقق نمی یابد؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾ (نساء: ۲۷)؛ در حالی که برخی توبه می کنند و برخی نمی کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می خواهند که بر شرک باقی بمانند.^۲

آن گاه می گوید:

مقصود از «رجس» در آیه، شرک است، همانند قول خداوند:

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۰.

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ و ما می‌دانیم که خداوند از اهل بیت پیامبر ﷺ شرک و خباثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد.^۱

پاسخ

۱ اولاً: اراده در آیه ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾ تشریعی است نه تکوینی؛ از همین رو به عموم مردم توجّه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرائنی خصوصاً روایاتی که نصّ در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریعی و گرنه شامل افرادی خاص نمی‌شد.

۲ ثانیاً: در آیه ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن با کلمه «من» بیانیه مقصود از رجس، خصوص شرک معرفی شده است؛ خصوصاً آنکه خطاب در ﴿فَاجْتَنِبُوا﴾ عموم مشرکین است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام ﴿الرِّجْسِ﴾ در آن برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو است را نیز شامل می‌شود.

۳. شبهه در شأن نزول آیه انذار

طبری به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده هنگامی که آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد: ۷) نازل شد پیامبر ﷺ دست خود را بر سینه‌اش گذارد و فرمود: «من بیم‌دهنده‌ام و برای هر قومی هدایت‌گری است» و با دست خود اشاره به شأنه علی‌الصلوات کرد و فرمود: «تو

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۱.



هدایت‌گری ای علی! تنها به واسطه تو است که هدایت‌شوندگان بعد از من هدایت می‌یابند.^۱

شبهه اول: اختصاص نداشتن هدایت‌گری به امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید:

این کلام «أنا المنذر، وبك يا علي يهتدي المهتدون» را نمی‌توان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول، این است که هدایت فقط به توسط علی علیه السلام است نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی‌گوید...^۲

همچنین می‌گوید:

خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هادی قرار داده و فرموده «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» حال چگونه شما کسی را هادی قرار می‌دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟^۳

پاسخ

این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هادی امام علی علیه السلام و همه امت در زمان حیات خود می‌باشد ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بِكَ

۱. جامع البیان، ج ۱۲، ص ۷۲.

۲. منهاج السنة، ج ۷، صص ۱۳۹ - ۱۴۳.

۳. همان.

یهتدی المهتدون من بعدی»^۱، که مع الأسف ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

شبهه دوم: هدایت بسیاری از امت توسط غیر امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید:

ظاهر جمله «بك يهتدي المهتدون» این است که هر کس از امت محمد هدایت یافت به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند؛ در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به او هدایت یافتند در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرهایی فتح شد و مردم آنها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون اینکه از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است این جمله را قبول کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: **بك يهتدي المهتدون؟**^۲

پاسخ

اولاً: همان‌گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد در حدیث چنین آمده که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها هدایت‌گر به حق و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت‌گر امت باشند.

۱. جامع البیان، ج ۱۲، ص ۷۲.

۲. منهاج السنة، ج ۷، صص ۱۳۹ - ۱۴۳.



۱ ثانیاً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده‌اند از امام علی علیه السلام بهره نبرده‌اند.^۱

۲ ثالثاً: چه کسی گفته که هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی علیه السلام است.

۴. شبهه در آیه ولایت

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

سیوطی بعد از نقل روایات فراوان در نزول این آیه در شأن امام علی علیه السلام هنگامی که در نماز انگشترش را به فقیر داد، می‌گوید: «اینها شواهدی است که برخی از آنها برخی دیگر را تقویت می‌کند».^۲

۱ آنگاه ولایت را به معنای دوستی گرفته ولی ابن تیمیه می‌گوید:

بین ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) تفاوت است، ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است و این افراد نادان بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی‌نهند. لفظ ولی و ولایت غیر از لفظ

۱. ما در بحث حدیث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصل به این موضوع پرداخته‌ایم.

۲. اسباب النزول، ص ۸۱.



والی است، و چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست.^۱

پاسخ

۱ اولاً: برخی دانشمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) نمی‌نهند؛ مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء.

فراء می‌گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده‌ایم».^۲

۱ ثانیاً: متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سرپرستی است؛ هرچند به کمک قرائن باشد.

۱ ثالثاً: این آیه تنها مربوط به ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.

۵. شبهه در شأن نزول آیه مودّت

حاکم نیشابوری و دیگران نقل کرده‌اند:

به رسول خدا ﷺ بعد از نزول آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شوری: ۲۳) عرض شد: ای رسول خدا!

۱. منهاج السنة، ج ۴، صص ۵ و ۶.

۲. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷.



خویشاوندان نزدیک تو چه کسانی هستند که مودتشان بر ما واجب است؟ حضرت فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام.^۱

شبهه اول: مکی بودن سوره شوری

ابن تیمیه در این باره می گوید: «سوره شورا بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است».^۲

پاسخ

اولاً: برای تشخیص اینکه آیه ای مکی است یا مدنی، دو راه وجود دارد:

الف) ملاحظه مضمون آیه؛ به این نحو که بگوییم: هر آیه ای که درباره توحید و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان های امت های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکی به حساب می آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آنها بود همین قبیل مسائل است. ولی آیاتی که مربوط به شؤون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می آید. در مورد آیه «مودت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که تناسب آن با نزول در مدینه است.

۱. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۴، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹ و ...

۲. منهاج السنة، ج ۴، صص ۲۵ - ۲۷.

ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شورا مشاهده می‌کنیم که مفسران می‌گویند: سوره شورا مکی است به جز چهار آیه از آن، که اوّل آنها آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ است.

قرطبی می‌گوید: سوره شورا بنابر قول حسن و عکرمه و عطا و جابر، مکی است. و ابن عباس و قتاده گفته‌اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آنها ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...﴾ می‌باشد.^۱

ابوحیان از ابن عباس نقل می‌کند که سوره شورا مکی است، به جز چهار آیه آن از ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...﴾ تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است.^۲

شوکانی^۳ و آلوسی^۴ و... نیز همین مطلب را نقل کرده‌اند.

این نکته قابل توجه است که بدانیم، قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع‌آوری نشده است، و لذا اغلب سوره‌های مکی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره‌های مدنی از آیات مکی خالی نیست. و اگر سوره‌ای را مکی یا مدنی می‌نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه‌ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

الف) سوره عنکبوت مکی است، مگر ده آیه از اوّلش که مدنی

است.^۵

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱.

۲. البحر المحيط، ج ۷، ص ۵۰۷.

۳. فتح القدیر، ج ۴، ص ۵۲۴.

۴. روح المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰.

۵. جامع البیان، ج ۲۰، ص ۸۶.



ب) سوره کهف مکی است، مگر هفت آیه از اوّلش که مدنی است.^۱
 ج) سوره مریم مکی است، الاّ آیه سجده و آیه «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»^۲

د) سوره حجّ مکی است، مگر آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ»^۳
 ا) ثانیاً: بر فرض که آیه «مودّت» مکی باشد ولی این مستلزم آن نیست که مودّت محصور بر خویشاوندان موجود گردد بلکه شامل کسانی نیز می گردد که بعد از نزول آیه متولّد می شوند و دارای شرایط موجودین هستند؛ یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت می شود.

نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می فرماید «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ»^۴ که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می شود و هم اولادی که بعداً متولّد می شوند.

شبهه دوم: عدم اختصاص آیه به اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود: «الْأَمْوَدَةُ لِذَوِي الْقُرْبَى»، بلکه فرمود: «إِلَّا الْأَمْوَدَةُ فِي الْقُرْبَى»^۵، و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید للقریبی یا لذوی القربی می گفت، همان گونه که در آیه خمس فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى»^۶

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۶.

۲. اتقان سیوطی ج ۱، ص ۱۶.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱.

۴. منهاج السنة، ج ۴، صص ۲۵ - ۲۷.



پاسخ

با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسرین درصدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده‌اند.

زمخشری می‌گوید: «اگر گفته شود: چرا گفته نشد: «إِلَّا مَوَدَّةَ الْقُرْبَى»، یا گفته نشد: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ لِلْقُرْبَى؟» و به طور کلی «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» معنایش چیست؟ در جواب می‌گوییم: در این آیه، اهل بیت محلّ و مکان مودّت و مقرّ آن قرار گرفته‌اند. از باب مثال عرب می‌گوید: «لِي فِي آلِ فُلَانٍ مَوَدَّةٌ»، برای من در آل فلان مودّت است. مقصود آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ من هستند. در مورد آیه «فِي» متعلّق به مودّت نیست، بلکه متعلّق به محذوف است؛ مثل اینکه می‌گوییم: «مال در کیسه است». و تقدیر آن این چنین است: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ ثَابِتَةً فِي الْقُرْبَى» مگر مودّتی که در خویشاوندان رسول ثابت است.^۱

همین تفسیر از فخررازی^۲ و ابوحیان^۳ و نیشابوری^۴ و ابوالسعود^۵ نیز رسیده است.

شبهه سوم: عدم درخواست پاداش از سوی پیامبران

ابن تیمیه در ادامه می‌گوید:

پیامبر ﷺ هرگز درخواست اجرای نمی‌کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او

۱. تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۴، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲. التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

۳. البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۱۶.

۴. تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳.

۵. تفسیر ابوالسعود، ج ۸، ص ۳۰.



بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هیچ گاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی آید.^۱

پاسخ

در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چهار نوع آیه وجود دارد:
۱. آیاتی که اجر و مزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بر خداوند می داند: خداوند متعال از قول حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید:

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (شعرا: ۱۰۷-۱۰۹)

مسئلاً من برای شما پیامبری امین هستم. تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من برای این [دعوت] هیچ مزدی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

و از زبان حضرت هود (علیه السلام) می فرماید:

﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (هود: ۵۱)

ای قوم من! من از شما برای این [رسالت] پاداشی نمی طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی فهمید.

از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است.^۲

۲. از برخی آیات استفاده می شود که بازگشت مزد به خود مردم است. خداوند متعال در جایی دیگر خطاب به پیامبرش کرده می فرماید:

۱. منهج السنة، ج ۴، صص ۲۵ - ۲۷.

۲. شعراء: ۱۴۳ - ۱۴۵.

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾؛ «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شما است». (سبأ: ۴۷)

۳. نوع سوّم آیه‌ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرفی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ (فرقان: ۵۷)

بگو: من در برابر آن [ابلاغ آیین خدا] هیچ گونه پاداشی از شما نمی‌طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند [این پاداش من است].

در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه مستثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیّت و خواست اوست.

۴. نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه موذّت است که در آن سخن از اجر و مزد رسالت پیامبر ﷺ به میان آمده و آن را «مودّة فی القربی» دانسته است.

با تأمل در این چهار دسته آیه به این نتیجه می‌رسیم که حکم اوّلی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند.

و اگر در آیه «موذّت» به اجر و مزد اشاره شده، این در واقع درخواست چیزی است که نفّعش به خود مردم باز می‌گردد. لذا فرمود: بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم نفّعش به خود شما باز می‌گردد.



حال چگونه نفع مودّت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود مردم باز می‌گردد، از دو راه می‌توان آن را اثبات نمود:

(الف) از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشتباه معصومند، لذا مودّت و ارتباط با آنها انسان را از سرچشمه زلال معارف آنان بهره مند می‌سازد و در نتیجه به حق و حقیقت و سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، از معارف والای قرآن کریم بهره مند خواهد شد.

(ب) محبّت و مودّت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می‌کشاند و لذا درصدد برمی آید که به او اقتدا کرده، او را الگوی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مظهر همه خوبی‌ها و مودّت آنان انسان را به خوبی‌ها و عمل به آن جذب می‌کند، پس نفع مودّت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود انسان باز می‌گردد.

و اما اینکه مراد از آیه «مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» چیست؟ در جواب می‌گوییم: مراد از آن همان مستثنای در آیه ۲۳ از سوره شورا است؛ یعنی همان مودّت خویشان رسول است؛ زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد مودّت و محبّت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آنها همان عمل به دستوراتی است که انسان را در راه مستقیم قرار داده و به سوی خدا می‌رساند. نتیجه اینکه مودّت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسیدن به خداوند است. و لذا مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسّک به عترت خود نموده است.

۶. شبهه در حدیث ثقلین

احمد بن حنبل به سندش از زید بن ثابت نقل کرده که رسول خدا ﷺ

فرمود:

إني تارك فيكم خليفين: كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والأرض - أو ما بين السماء إلى الأرض - وعترتي أهل بيتي،
وانهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض...^۱

همانا در میان شما دو جانشین قرار می‌دهم؛ کتاب خدا، ریسمان
کشیده شده ما بین آسمان و زمین و عترتم (اهل بیتم)، این دو از
یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند...

شبهه اول: تضعیف سند حدیث

ابن تیمیه می‌گوید: عبارت «وعترتي فانّهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد، وی
و عده‌ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته‌اند: صحیح نیست.^۲

پاسخ

۱. ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی
نقل کرده؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه عده‌ای از بزرگان اهل سنت؛ از
قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری،
اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری، ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۶۲۱.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۰۴.



نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده‌اند.

۲. اینکه می‌گوید: عده‌ای ذیل حدیث را تضعیف کرده‌اند. دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسلامی آنان را نقل نمی‌کند، به رغم اینکه در جاهای مختلف به هر دلیل ضعیفی تمسک می‌کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می‌کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می‌بردیم.

شبهه دوم: امر نشدن تمسک به عترت در صحیح مسلم

ابن تیمیه می‌گوید:

حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حقّ عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می‌فرماید: «أذكرکم الله فی أهل بیتی» و به تمسک آنها امر نکرده است.^۱

پاسخ

۱. مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبیدالله بن زیاد می‌ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده؛ بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۰۴.



او حدیث را این‌گونه نقل کرده است:

من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم: اول آنها کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را گرفته و به آن تمسک کنید. حضرت سفارش بسیاری برای کتاب خدا نمود و مردم را به آن تشویق کرد، سپس فرمود: اهل بیت، شما را سفارش می‌کنم در حق اهل بیت، شما را سفارش می‌کنم در حق اهل بیت، شما را سفارش می‌کنم در حق اهل بیت.^۱

فهم علمای اهل سنت از ثقلین

(الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می‌گوید:

در این حدیث، پیامبر ﷺ از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به «ثقلین» تعبیر می‌کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود و واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی‌اند که باید حفظ شوند؛ همان‌گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر ﷺ بین آن دو جمع کرده است و ما می‌دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می‌گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم‌السلام نیز به دلیل مرجعیتشان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر ﷺ مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می‌کند و بعد می‌فرماید: «من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم». از اینجا استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ بر

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.



کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است.
آن گاه سندی می گوید:

این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می شود، بلکه با مراجعه به روایات دیگر پی می بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می کند؛ زیرا در آنها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسکِ عترت امر شده است...^۱

(ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می گوید:

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که اهل بیت بر تمام مردم – چه عالم و چه غیرعالم – برتری دارند... آیا نمی بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در اینکه تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. هم چنین است عترت...^۲

(ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبر صلی الله علیه و آله همه امتند، می گوید:

از حدیث ثقلین – که در صحیح مسلم و دیگر کتابها آمده – خلاف این مطلب استفاده می شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام امت

۱. دراسات اللیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب، صص ۲۳۱ - ۲۳۷.

۲. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.

باشد، لازم می‌آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است.^۱

د) محب الدین طبری بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البيت و الحثّ علی التمسک بهم و بکتاب الله عزّوجلّ و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است.^۲

۲. حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل بیت علیهم‌السلام شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده‌اند.

ناصرالدین البانی امام وهابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سند خود از زید بن ارقم - که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر کرده است - می‌گوید: «حدیث صحیح السند است».^۳ وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است.^۴

«ابن حجر عسقلانی» بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می‌گوید: «سند حدیث صحیح است».^۵

همچنین عده‌ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده‌اند؛ همانند:

۱. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲. ذخائر العقبی، ص ۱۶.

۳. صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳.

۴. صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲.

۵. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵.



ابن حجر هیتمی^۱، بویصری^۲، یعقوب بن سفیان فسوی^۳، قندوزی حنفی^۴ و محمود شکری آلوسی^۵.

آلوسی می‌گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است».

بنابر نقل «متقی هندی» در «کنز العمال»، «ابن جریر طبری» نیز حدیث را تصحیح نموده است.^۶

«جلال الدین سیوطی» در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می‌کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است.^۷

«حسن بن علی سقاف شافعی» بعد از نقل حدیث ثقلین از «سنن ترمذی» می‌گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است».^۸

«حاکم نیشابوری» بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می‌گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است، اگرچه آن دو نفر حدیث را نقل نکرده‌اند».^۹

۱. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۲۸.

۲. اتحاف الخیرة المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.

۳. المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۵۳۶.

۴. ینابیع المودة، ج ۱ ص ۱۲۰.

۵. مختصر التحفة، ص ۵۲.

۶. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹.

۷. مسند علی علیه السلام، ص ۱۹۲.

۸. صحیح صفة صلاة النبی صلی الله علیه و آله، ص ۲۹.

۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

ابن کثیر می‌گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خدا ﷺ در خطبه خود در غدیر خم فرمود: اِنِّي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ...»^۱
 همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می‌گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است».^۲
 هیشمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می‌گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه‌اند».^۳

جمال الدین قاسمی می‌گوید: «در سند صحیح ثابت شده که پیامبر ﷺ در خطبه خود فرمود: اِنِّي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ کتاب الله و عترتی...».^۴

سمهودی شافعی می‌گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال آن ثقه‌اند».^۵
 ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «محمّد بن اسحاق می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است».^۶

۷. شبهه در حدیث غدیر

به نص متواتر از رسول خدا ﷺ نقل شد که در غدیر خم ضمن

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲. البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۳. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴. محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

۵. جواهر العقدین، ص ۲۳۶.

۶. تهذیب اللغة، ج ۲، ص ۲۶۴.



خطبه‌ای فرمود: «من كنت مولاة فعليّ مولاة»^۱؛ «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

شبههٔ اوّل: عدم وجود حدیث در صحاح

ابن تیمیه می‌گوید:

و اما حدیث «من كنت مولاة فعليّ مولاة» در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده‌اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طایفه‌ای از اهل علم به حدیث، نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده‌اند...^۲

پاسخ

۱ اوّلًا: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است.^۳

۲ ثانیًا: کسی را نمی‌شناسیم که در سند این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می‌بود حتماً ابن تیمیه نام او را می‌برد.

۳ ثالثًا: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت، خصوصاً علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است، این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می‌کند که وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است، بدون آنکه طرق آن را مورد بررسی قرار دهد.^۴

۱. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۱۹.

۳. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۴. سلسلة الاحادیث الصحیحة، ح ۱۷۵۰.

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم: خصومت با اهل بیت (علیهم السلام) در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت (علیهم السلام) و در رأس آنان امام علی (علیه السلام) برآمده است.

شبهه دوم: تکذیب ذیل حدیث

ابن تیمیه می گوید: «جمله (اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله) به اتفاق اهل معرفت به حدیث، دروغ است».^۱

پاسخ

۱) اولاً: چگونه ابن تیمیه ادعای اتفاق اهل معرفت به حدیث بر کذب آن کرده؛ در حالی که بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت آن را نقل کرده اند؛ از قبیل:

– احمد بن حنبل.^۲

– نسائی.^۳

– ابن ابی شیبیه.^۴

– ابن حبان.^۵

۱. منهج السنة، ج ۷، ص ۵۵.

۲. مسند احمد، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲.

۳. سنن نسائی، ج ۵، صص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴.

۴. المصنف، ج ۶، صص ۳۶۶ و ۳۶۸.

۵. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶.



- طبرانی.^۱

- بزار.^۲

- ضیاء مقدسی.^۳

- حاکم نیشابوری.^۴

- ابن ابی عاصم.^۵

- ابن ماجه.^۶

آیا این افراد از محدثین اهل سنت نیستند؟ آیا این افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله

دروغ نسبت داده‌اند؟

ل ثانیاً: افرادی همچون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل کرده یا تصریح به صحت سند آن نموده‌اند.

ل ثالثاً: ناصرالدین البانی حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسلة الأحادیث الصحيحة» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده است. او در آخر می‌گوید:

وقتی این مطلب را دانستی پس این را نیز بدان که انگیزه من در آزاد کردن قلم درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف کرده است. و گمان کرده که دروغ است، و این به نظر من از مبالغات او است.

۱. المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۶۶؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. مسند بزار، ج ۲، صص ۱۳۳ و ۲۳۵ و ج ۳، ص ۳۵.

۳. المختارة، ج ۲، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

۵. السنة، ج ۲، ص ۵۶۶.

۶. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵.



که در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده است، قبل از آنکه طرق آن را جمع کرده و دقت نظر در آنها بنماید.^۱

بدین جهت است که ابن حجر در «لسان المیزان» در ترجمه ابن مطهر حلّی رحمته الله علیه می‌گوید:

من ابن تیمیه را چنین یافتم که در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل کرده، بسیار و بی نهایت بر آنها حمله می‌کند، گرچه معظم آنها از موضوعات و روایات واهی است!! ولی در ردّیه خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال تصنیف کتابش به یاد نداشته، رد نموده است، زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها بر آنچه در سینه داشته اتکا کرده است، و حال آنکه انسان نسیان کار است. و چه بسیار از مبالغه‌ای که در توهین کلام رافضی داشته او را حیثاً به تنقیص علی کشانده است. ولی این ترجمه گنجایش واضح کردن آنها و ذکر نمونه‌هایی از آن را ندارد.^۲

۸. شبهه در حدیث «مؤاخاة»

بنابر منابع معتبر تاریخی، حدیثی، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت بین اصحاب عقد برادری بست و بین خود و علی علیه السلام عقد برادری بسته است.

احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنت أخي و صاحبی»؛ «تو برادر و صاحب منی».

۱. سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰. و به همین مضمون: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸ و....



اما ابن تیمیه در این حدیث شبهه نموده می‌گوید:

احادیث مؤاخاة و عقد اخوت بین علی و پیامبر صلی الله علیه و آله تماماً موضوع و جعلی است و پیامبر با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و نیز بین هیچ مهاجری و بین ابوبکر و عمر و بین انصاری با انصاری عقد اخوت نبسته است.^۱

پاسخ

۱. اولاً: با مراجعه به کتب اهل سنت پی به کذب بودن ادّعای ابن تیمیه می‌بریم. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱. ترمذی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد اخوت بست. علی رضی الله عنه گریان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! بین اصحابت عقد اخوت بستی ولی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرتی».^۲

۲. نسائی به سندش از عباد بن عبدالله نقل کرده که علی فرمود:

أنا عبدالله وأخو رسول الله، وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي إلا كاذب...^۳

من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی این ادّعا را پس از من جز دروغگو نمی‌کند...

۱. منهاج السنة، ج ۷، صص ۳۵۹ - ۳۶۱.

۲. الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۶۳۸.

۳. خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۳.



۳. ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می‌فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»؛ «تو برادر منی در دنیا و آخرت».

۴. احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر ﷺ خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت أخي وصاحبي»؛ «تو برادر و صاحب منی».

۵. حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا ﷺ عقد اخوت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوت بست. علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟» رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا راضی نمی‌شوی ای علی! از اینکه من برادر تو باشم؟» علی علیه السلام عرض کرد: «آری ای رسول خدا! آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت».

۶. متقی هندی از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

پیامبر ﷺ عقد اخوت بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه، و بین عبدالله بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش، بست.

ل‌ثانیاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث دادن تنها

۱. تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴.

۴. منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵.



بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز بر آن تصریح کرده‌اند.

ل ثالثاً: این حدیث را ده‌ها نفر از علمای اهل سنت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده‌اند. چگونه ممکن است آن را به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبد البر، ابن کثیر، احمد بن حنبل^۱، و... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده‌اند، چگونه می‌توان این‌گونه افراد را که نزد اهل سنت از جلالت فوق‌العاده‌ای برخوردارند متهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟

ل رابعاً: زرقانی مالکی می‌گوید:

احادیث بسیاری درباره عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است...^۲

ل خامساً: برخی از بزرگان اهل سنت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده‌اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است:

تشریع مؤاخاة به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس معنا ندارد.

-
۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۳؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۵؛ مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰ ...
 ۲. شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳.



می‌گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس».^۱

۹. شبهه در حدیث «عمار»

در نقل متواتر از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «تقتل عماراً الفتنه الباغية»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت».

مقصود از حدیث عمار گفتار نبوی در حق اوست که فرمود: «ای عمار! تو را گروه ظالم خواهند کشت». که مقصود گروه معاویه است.

اما ابن تیمیه برای دفاع از بنی‌امیه درباره این حدیث می‌گوید:

فهنا للناس أقوال: منهم من قدح في حديث عمار.^۲

در اینجا برای مردم اقوالی است؛ از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اعتراض وارد کرده است.

او در جایی دیگر درباره این حدیث می‌گوید: «فبعضهم ضعفه»^۳؛

«برخی از افراد آن را تضعیف کرده‌اند».

پاسخ

۱. اولاً: ایشان ذکر نکرده که چه کسانی این حدیث را تضعیف

کرده‌اند، چرا اسم این افراد را ذکر نمی‌کند؟

۲. ثانیاً: حدیث عمار حدیثی است ثابت و متواتر که ۲۴ نفر از صحابه

آن را نقل کرده‌اند. حافظ سیوطی نیز در کتاب «الخصائص الكبرى» به

تواتر آن تصریح نموده است.^۴

۱. فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۱.

۲. منهج السنة، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. همان، ص ۲۰۸.

۴. الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۰.



و همچنین حافظ لغوی مرتضی زبیدی در «لفظ اللآلی» و مناوی در شرح جامع الصغیر سیوطی و دیگران این حدیث را متواتر می‌دانند.^۱

ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می‌گوید:

وتواترت الآثار عن النبي صلی الله علیه و آله أنّه قال: «تقتل عماراً الفئة الباغية»

وهذا من إخباره بالغيب وإعلام نبوته صلی الله علیه و آله وهو من أصحّ

الأحاديث.^۲

اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: عمار را گروه ظالم

خواهند کشت و این از خبرهای غیبی و نشانه‌های نبوت آن

حضرت است و از صحیح‌ترین احادیث به حساب می‌آید.

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید:

فائدة: روي حديث (تقتل عماراً الفئة الباغية) جماعة من

الصحابة منهم قتادة بن النعمان كما تقدم، وأمّ سلمة عند مسلم

وأبو هريرة عند الترمذي، وعبد الله بن عمرو بن العاص عند

النسائي وعثمان بن عفان وحذيفة وأبوايوب وأبورافع وخزيمة

بن ثابت ومعاوية وعمرو بن العاص وأبو اليسر وعمار نفسه.

وكلّها عند الطبري وغيره. وغالب طرقها صحيحة أو حسنة. وفيه

عن جماعة آخرين يطول عدّهم. وفي هذا الحديث علم من

إعلام النبوة وفضيلة ظاهرة لعلي وعمار، وردّ على النواصب

الزاعمين أنّ عليّاً لم يكن مصيباً في حروبه.^۳

۱. لفظ اللآلی، صص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۶۶.

۲. الاستیعاب در حاشیه الاصابة، ج ۲، ص ۴۸۱.

۳. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳.



فائده: حدیث (تقتل عماراً الفئة الباغية) عمار را گروه ظالم خواهند کشت، را جماعتی از صحابه از آن جمله قتاده بن نعمان نقل کرده‌اند آن گونه که گذشت. و نیز ام سلمه نزد مسلم، و ابوهریره نزد ترمذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی، و عثمان بن عفان، و حذیفه و ابویوب و ابورافع و خزیمه بن ثابت و معاویه و عمرو بن عاص و ابوالیسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده‌اند. و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است. و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. و در این حدیث نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت و فضیلتی ظاهر برای علی و عمار است. و نیز ردی است بر افراد ناصبی که گمان کرده‌اند علی در جنگ‌هایش بر حق نبوده است.

این عبارت ابن حجر تعریض به ابن تیمیه است که به حضرت علی علیه السلام در مورد جنگ‌هایش اعتراض کرده است.

الثالث: بخاری در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود:
ويح عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار.^۱

واه بر عمار! او را گروه ظالم خواهند کشت او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنها او را به جهنم می‌خوانند.

بخاری در بابی دیگر این حدیث را این گونه نقل می‌کند:

... يدعوهم إلى الله ويدعونه إلى النار.^۲

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد.

۲. همان، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار.



... او آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند ولی آنان او را به سوی دوزخ می‌خوانند.

ابن حبان در صحیح خود از امّ سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «تقتل عماراً الفئة الباغية»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت».

و نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: ويح ابن سمية تقتله الفئة الباغية يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار.^۲

واه بر فرزند سمیه - عمار - گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنان او را به دوزخ می‌خوانند. ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید:

ودلّ حديث (تقتل عماراً الفئة الباغية) على أنّ عليّاً كان المصيب في تلك الحروب، لأنّ أصحاب معاوية قتلوه...^۳

حدیث (عمار را گروه ظالم می‌کشد) دلالت دارد بر اینکه علی در آن جنگ‌ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه عمار را به قتل رساندند.

۱۰. شبهه در حدیث «ولایت»

احمد بن حنبل، ترمذی و دیگران از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که درباره حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «انّ علياً مني وانا منه، وهو ولي كل مومن بعدي»؛ «همانا علی از من و من از اویم و او ولی هر مومن بعد از من است».

۱. الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۰۵.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۶۰؛ ج ۹، ص ۱۰۵.

۳. فتح الباری، ج ۱۳، صص ۸۵ و ۸۶.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰؛ ج ۴، ص ۴۳۸؛ ج ۵، ص ۳۵۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲ و

اما ابن تیمیه ادعای جعلی بودن حدیث را نموده و می گوید:

و مثل قوله: (أنت ولي كل مؤمن بعدي) فأنّ هذا موضوع باتفاق

أهل المعرفة بالحديث.^۱

و مثل گفتار پیامبر ﷺ که (خطاب به حضرت علی عليه السلام) فرمود: (تو

سرپرست هر مؤمن بعد از من می باشی) این حدیث به اتفاق

اهل معرفت به حدیث جعلی است.

او در جایی دیگر می گوید:

وكذلك قوله: (هو ولي كل مؤمن بعدي) كذب على رسول الله.^۲

و همچنین است گفتار پیامبر ﷺ (او - علی عليه السلام - سرپرست هر

مؤمنی بعد از من است) این دروغ بر رسول خدا ﷺ است.

پاسخ

۱. اولاً: این حدیث را ترمذی در سنن خود نقل کرده و می گوید: این

حدیث حسن است.^۳ و نیز نسائی در «الخصائص» و احمد بن حنبل در

«المسند» و در «فضائل الصحابة» آن را نقل کرده اند.^۴

ابن حبان نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را

تصحیح نموده است.^۵

۱. منهاج السنة، ج ۳، ص ۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳. سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۴. خصائص امیر المؤمنین عليه السلام، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ فضائل الصحابة، ج ۳،

ص ۶۰۵.

۵. الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲.



حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه^۱.

این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

و ابن حجر در «الاصابة» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می گوید:
«إسناده قوي»؛ «سند آن قوی است».

ثانیاً: ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسلة الاحادیث الصحیحة» حدیث شماره ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلیغ در تصحیح سند آن نموده است.

او بعد از نقل برخی از سندها می گوید:

اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر بن سلیمان وجود دارد که او نیز

شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟

در جواب می گوییم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث به صدق و حفظ است، و مذهب را خودش و خدای خودش می داند، او حسابگر است. و لذا مشاهده می کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین امثال خوارج و شیعه و دیگران را در کتاب خود آورده اند...

و نیز این حدیث مورد تصحیح ابن حبان است، با آنکه راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سلیمان است، کسی که تشیع داشته و در

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲. الاصابة، ج ۲، ص ۵۰۹.



آن نیز غالی بوده است. و حتی بنابر تصریح او در کتاب «الثقات»^۱ او بغض شیخین را داشته است...

علاوه بر اینکه حدیث فوق به صورت متفرق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سند آن شیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ» که در «صحیح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است...

و امری که جای تعجب بسیار دارد این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنة»^۲ داشته؛ همان گونه که نسبت به حدیث قبل داشته است... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی‌بینم جز آنکه بگویم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می‌داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد.^۳

۱۱. شبهه در حدیث «ردّ الشمس»

ابوهریره می‌گوید:

رسول خدا ﷺ در حالی که سرش در دامان علی علیه السلام بود خوابید و علی نماز عصر را به جای نیاورده بود تا اینکه خورشید غروب کرد. پیامبر که بلند شد برای او دعا کرد و خورشید بازگشت و علی نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود.^۴

ابن تیمیه می‌گوید:

۱. الثقات، ج ۶، ص ۱۴۰.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳. سلسلة الاحادیث الصحيحة، ح ۲۲۲۳.

۴. الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۳۲۴.



و حدیث ردّ الشمس له قد ذكره طائفة كالتحاوي والقاضي عياض وغيرهما، و عدّوا ذلك من معجزات النبي صلی الله علیه و آله، ولكن المحققون من أهل العلم و المعرفة بالحديث يعلمون أنّ هذا الحديث كذب موضوع كما ذكره ابن الجوزي في كتابه الموضوعات.^۱

و حدیث ردّ شمس برای حضرت را طائفه ای همچون تحاوی و قاضی عیاض و دیگران ذکر کرده اند و آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند، ولی محققان از اهل علم و شناخت به حدیث می دانند که این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است.

پاسخ

این حدیث را برخی از افرادی که مورد اعتماد نزد اهل سنت اند تصحیح کرده اند.

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید:

و روي الطحاوي و الطبراني في الكبير و الحاكم و البيهقي في الدلائل عن اسماء بنت عميس أنّه دعا لما نام على ركة علي ففاتته صلاة العصر، فردت الشمس حتى صلى علي ثم غربت. وهذا ابلغ في المعجزة، وقد اخطأ ابن الجوزي بايراده في الموضوعات. وكذا ابن تيميه في كتاب الرد على الروافض في زعم وضعه. والله العالم.^۲

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲. فتح الباری، ج ۶، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.



طحاوی و طبرانی در المعجم الکبیر و حاکم و بیهقی در الدلائل از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ چون بر زانوی علی علیه السلام خوابید و نماز عصر او فوت شد، حضرت صلی الله علیه و آله دعا کرد و خورشید برگشت تا اینکه علی علیه السلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. و این در معجزه رسا تر است. و به طور حتم ابن جوزی خطا کرده که این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر کرده است. و نیز ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب ردّ بر روافض گمان کرده که این حدیث جعلی است، و خدا دانای تر است.

ابن جوزی در وجه تضعیف این حدیث می‌گوید:

راویان در این حدیث اضطراب کرده‌اند و در حدیث اسماء دختر عمیس فضیل بن مرزوق وجود دارد که ضعیف است. و برای آن طریق دومی است که در آن عبدالرحمن بن شریک وجود دارد. ابوحاتم گفته: او در حدیث سست است و نیز در سند آن ابوالعباس ابن عقده وجود دارد که رافضی است و به دروغ نسبت داده شده است. و در حدیث ابوهریره نیز داوود بن فراهیج است که ضعیف می‌باشد.^۱ جواب این تضعیف را سیوطی در کتاب «النکت البدیعات» داده است.

او می‌گوید:

فضیل ثقه و صدوق است، و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان کتب سته به جز بخاری به حدیث او احتجاج کرده‌اند و ابن شریک را غیر از ابی حاتم دیگران توثیق کرده‌اند. و بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» از او روایت نقل کرده است. و ابن عقده از بزرگان

۱. الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، صص ۳۵۵ - ۳۵۷.



حفاظ است که مردم او را توثیق نموده‌اند. و او را به جز عصری متعصب کسی دیگر تضعیف نکرده است. و جماعتی از علما از آن جمله قاضی عیاض تصریح به تصحیح آن کرده‌اند.^۱

نکته قابل توجه آنکه حافظ ابن الصلاح و بعد از او دیگر حفاظ به تساهل ابن جوزی در تضعیف روایات در کتاب «الموضوعات» تصریح کرده‌اند، به حیثی که بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را در آن کتاب آورده و بر روی آن رمز ضعف را گذاشته است.

۱۲. شبهه در حدیث «سدّ ابواب»

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «سدّوا ابواب المسجد کلّها إلا باب علی»؛ «همه دربهای مسجد به جز درب علی را ببندید». این حدیث در منابع معتبر آمده اما ابن تیمیه در این باره می‌گوید:

و کذلک قوله: (وسدّ الأبواب کلّها إلا باب علی)، فإنّ هذا ممّا وضعته الشيعة علی طریق المقابلة.^۲

و همچنین است گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله (و ببندید تمام درها را به جز درب خانه علی) این حدیث از جمله احادیثی است که شیعه به جهت مقابله با روایات مخالفان خود وضع کرده است.

پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه کلامی از ابن حجر نقل می‌کنیم که در ردّ ابن جوزی در مورد این حدیث است. او می‌گوید:

۱. النکت البدیعات، ص ۲۹۴.

۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹.

۳. منهاج السنة، ج ۳، ص ۹؛ الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵.

و في هذا اقدام على ردّ الاحاديث الصحيحة بمجرد التوهم.^۱
و در این کار اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توهم
است.

او بعد از آنکه طرق این حدیث را بر می‌شمارد، می‌گوید:
فهذه الطرق المتظافرة من روايات الثقات تدلّ أنّ الحديث
صحيح دلالة قويّة...^۲

پس طرق متعدد این روایات نقل شده از افراد ثقه دلالت دارد بر
اینکه این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.
حافظ سیوطی می‌گوید:

قول ابن الجوزي في هذا الحديث أنّه باطل وأنّه موضوع، دعوى
لم يستدل عليها إلا بمخالفة الحديث الذي في الصحيحين،
ولا ينبغي الاقدام على الحكم بالوضع إلا عند عدم امكان الجمع.
و لا يلزم من تعذر الجمع في الحال أنّه لا يمكن بعد ذلك؛ لأنّ
فوق كلّ ذي علم عليم وطريق الورع في مثل هذا ان لا يحكم
على الحديث بالبطلان، بل يتوقّف فيه إلى ان يظهر لغيره ما لم
يظهر له. وهذا الحديث من هذا الباب، هو حديث صحيح مشهور
له طرق متعددة كل طريق منها على انفراد لا تقصر عن رتبة
الحسن، و مجموعها مما يقطع بصحته على طريقة كثير من أهل
الحديث. واما كونه معارضاً لما في الصحيحين فغير مسلمّ ليس
بينهما معارضة.^۳

۱. القول المستدّ، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. اللکلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة، ج ۱، ص ۳۴۷.



گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که می‌گوید: حدیث باطل و جعلی است. ادعایی است که بر آن دلیلی اقامه نکرده، جز آنکه می‌گوید: این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است. ولی سزاوار نیست که انسان اقدام بر حکم به جعلی بودن حدیثی کند مگر در صورتی که جمع آن امکان پذیر نباشد. و لازم نیست که اگر الآن جمع کردن امکان ندارد بگوییم بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا فوق هر صاحب علمی عالمی دیگر است. و طریق ورع در مثل این موارد این است که انسان بر آن حدیث حکم به بطلان نکند بلکه در آن توقف نماید تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده است. و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است صحیح و مشهور دارای طرق متعددی است. و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست. و مجموع طرق آن می‌تواند انسان را بر طریق بسیاری از اهل حدیث به قطع به صحتش برساند. و اما اینکه این حدیث معارض با حدیثی است که در صحیحین آمده، قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.

۱۳ - شبهه در حدیث «باب مدینه علم»

حاکم نیشابوری به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

انا مدینه العلم وعلی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب.^۱

من شهر علمم و علی دروازه آن است، پس هر کس اراده آن شهر را نموده باید از دروازه آن وارد شود.

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶.



امّا ابن تیمیه می‌گوید:

و حدیث (أنا مدينة العلم وعلي بابها) اضعف و اوهي، و لهذا
أنما يعدّ في الموضوعات و ان رواه الترمذي و ذكره ابن
الجوزي، و بين ان سائر طرقه موضوعة، و الكذب يعرف من
نفس المتن.^۱

و حدیث (من مدینه علم و علی دروازه آن است)، ضعیف‌تر
و سست‌تر از آن است که گفته شود، و لذا در زمره احادیث جعلی
شمرده شده است، گرچه آن را ترمذی روایت کرده ولی ابن جوزی
آن را ذکر کرده و بیان نموده که تمام طرّش جعلی است و دروغ
بودن آن از خود متن نیز شناخته می‌شود.

پاسخ

حدیث «مدینه علم» از علی علیه السلام و ابن عباس و جابر نقل شده است.

حافظ سیوطی درباره این حدیث می‌گوید:

قلت: حدیث علی علیه السلام اخرجه الترمذي و الحاكم، و حدیث ابن
عباس اخرجه الحاكم و الطبراني، و حدیث جابر اخرجه
الحاكم... و الحاصل أنّه ينتهي بطرقه إلى درجة الحسن المحتج
به، و لا يكون ضعيفاً فضلاً عن ان يكون موضوعاً...^۲

من می‌گوییم: حدیث علی علیه السلام را ترمذی و حاکم نقل کرده،
و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی، و حدیث جابر را حاکم نقل
نموده است... حاصل اینکه این حدیث به تمام طرّش منتهی به

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲. اللالی المصنوعة، ج ۱، ص ۳۳۴.



درجه حسن می شود که قابل احتجاج به آن است. و لذا ضعیف نمی باشد تا چه رسد به اینکه جعلی باشد...

ابن حجر درباره این حدیث می گوید:

وهذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک الحاكم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل، فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع.^۱

برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است، و لذا سزاوار نیست که بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.

۱۴. شبهه در حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»

پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق برخی از روایات حضرت علی علیه السلام در قضاوت از دیگران برتر دانسته است.
اما ابن تیمیه می گوید:

وأما قوله: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: (اقضاکم علی) والقضاء يستلزم العلم والدين، فهذا الحديث لم يثبت وليس له اسناد تقوم به الحجة.^۲
و اما گفتار حلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (علی در قضاوت از تمام شما برتر است) و قضاوت مستلزم علم و دیانت می باشد، با این حدیث ثابت نمی باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجت حلی تمام گردد.

پاسخ

اولاً: صحابه و در رأس آنها عمر بن خطاب به علم و قضاوت

۱. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۳۸.

حضرت علی اعتراف داشته‌اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «اَقْرُونَا اَبِي وَاَقْضَانَا عَلِي»؛ «بهترین قرائت برای ابی است، و علی از دیگران در قضاوت برتر می‌باشد».

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «حدیث (اقضانا علی) در حدیث مرفوع از قول پیامبر ﷺ از انس نیز نقل شده که گفت: «اَقْضَى اُمَّتِي عَلِي بن اَبِي طَالِب»؛ ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی بن ابی طالب است. بغوی آن را نقل کرده است... و بزار از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می‌کردیم که علی بن ابی طالب از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد».^۲

ل‌ثانیاً: درباره علم حضرت علی رضی الله عنه احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند در خطاب به حضرت زهرا رضی الله عنها که فرمود:

أَمَّا تَرْضِينَ إِنِّي زَوَّجْتُكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سَلَمًا وَكَأْثَرَهُمْ عِلْمًا وَاعْظَمَهُمْ حِلْمًا.^۳

آیا راضی نمی‌شوی من تو را به ازدواج کسی درآوردم که اولین فرد مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم‌تر است.

حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می‌گوید: «وإِسْنَادُهُ صَحِيحٌ»؛ «و سندش صحیح است».

۱. صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: «مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» بقره: ۱۰۶.

۲. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۴. المغنی عن حمل الأسفار، ج ۲، ص ۹۱۹ و ۹۲۰.



۱۵. شبهه در حدیث «قتال ناکثین و...»

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

تقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین.^۱

تو با ناکثان [اصحاب جمل] و ظالمان [اصحاب صفین] و خارج شونده‌گان از دین [خوارج] خواهی جنگید.

اما ابن تیمیه فقط نقل فخر رازی را آورده آنگاه می‌گوید:

وهو یروی فی الأربعین أحادیث ضعیفة بل موضوعة عن أئمة الحديث كقوله بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین.^۲

و او (فخر رازی) در کتاب اربعین، احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین.

پاسخ

این حدیث کمتر از مرتبه حسن نیست؛ زیرا آن را حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و خودش در مقدمه شرحش التزام داده که آنچه را در شرح حدیثی یا تتمه یا زیادتى برای حدیثی می‌آورد صحیح یا حسن است. و نیز در «المطالب العالیة»^۳ این حدیث را آورده و بر آن سکوت کرده و به ابی یعلی نسبت داده است.^۴

ابن حجر درباره تضعیفات ابن تیمیه می‌گوید:

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰ و ...

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۹۹.

۳. المطالب العالیة، ج ۴، ص ۲۹۷.

۴. مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ ج ۳، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

إِنَّهُ رَدٌّ فِي رَدِّهِ كَثِيرًا مِنَ الْأَحَادِيثِ الْجَيَادِ؛ يَعْنِي الصَّحِيحَ وَالْحَسَنَ.^۱

او در ردّ احادیث، بسیاری از احادیث خوب؛ یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.

وانگهی هیشمی این حدیث را نقل کرده و رجالش را رجال صحیح دانسته، غیر از ربیع بن سعید که او نیز توسط ابن حبان توثیق شده است.^۲

۱۶. شبهه در حدیث «محبّت حضرت علی (علیه السلام)»

در روایات متعدد پیامبر ﷺ دوست داشتن علی (علیه السلام) را دوست داشتن خود و بغض نسبت به او را بغض و کینه نسبت به خود معرفی کرده است.

اما ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث؛ از جمله «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»؛ «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است». می‌گوید: «فَالْعَشْرَةُ الْأُولَى كُلُّهَا كَذِبٌ»؛ «ده حدیث اول همگی دروغ است».

پاسخ

این حدیث حسن است، طبرانی در «المعجم الكبير» از امّ سلمه نقل کرده که گفت:

۱. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸.



أشهد أنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من أحبّ عليّاً فقد أحبّني
ومن أحبّني فقد أحبّ الله ومن أبغض عليّاً فقد أبغضني ومن
أبغضني فقد أبغض الله.^۱

گواهی می‌دهم که من از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: هر کس
علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا
دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی
را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن
بدارد به طور قطع خدا را دشمن داشته است.

حافظ هیشمی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «وإسناده حسن»^۲؛ «سند
این حدیث حسن است».

حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده که فرمود:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من أحبّ عليّاً فقد أحبّني ومن أبغض
عليّاً فقد أبغضني.^۳

هر کس علی عليه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس
علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.
او بعد از نقل این حدیث آن را تصحیح کرده است.

۱۷. ادّعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی عليه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی را داشته،
او را سب کرده و با او جنگ نموده‌اند».^۴

۱. المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.

۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۴. منهاج السنة، ج ۷، صص ۱۳۷ و ۱۳۸.

پاسخ

۱) اولاً: دشمنی ابن تیمیه با حضرت علی علیه السلام باعث شده تا ادعا کند که بسیاری از صحابه و تابعین او را دشمن داشته و سبّ نموده‌اند. چرا او اسم این افراد را نمی‌برد؟ آیا غیر از معاویه که ابن تیمیه مُحبّ اوست و از خوارج که ابن تیمیه از اسلاف آنان است، کسانی دیگر بوده‌اند که نسبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بغض و عداوت داشته باشند؟

۲) ثانیاً: اگر همه صحابه - بر فرض - بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند، این نقص آنان است نه نقصی بر حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «لَا يَحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و نیز به جز منافق تو را دشمن نمی‌دارد».

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او نفرمود: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي»؛ «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است».

و مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»؛ «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است».

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود:

مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.^۴

هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.

۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۲۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.



چگونه کسی جرأت دارد که علی علیه السلام را دشمن بدارد؛ در حالی که بخاری به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «أنت مني وأنا منك»^۱؛ «تو از من و من از تو هستم».

و نیز بخاری در شأن او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبئ بعدی.^۲

آیا راضی نمی‌شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آنکه بعد از من نبی نیست.
و نیز در شأن او فرمود:

إني دافع الراية غداً إلى رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله...^۳

هرآینه من فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم، که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند...

۱۸. شبهه: بیعت نکردن اکثر مردم با علی علیه السلام

بنا به نقل متواتر تاریخ پس از عثمان همه مردم با علی علیه السلام بیعت کردند، جز معاویه و برخی انگشت شمار که از بیعت سرباز زد.
ابن تیمیه می‌گوید:

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷.

۲. همان، ص ۱۳۵۹؛ ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱.

۳. مسند احمد، ج ۵، صص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

احدی از امت به جز علی بن ابی طالب بهره‌مند از امامت نشد، با اینکه امور براو سخت گشت، و نصف امت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند.^۱

پاسخ

اولاً: استفاد از حکم عقل و نصوصات و ظواهر آیات قرآن کریم و سنت نبوی آن است که امامت منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند منصوب و منصوب باشد، و خلیفه بعد از رسول خدا ﷺ که از جانب خدا منصوب به امامت شد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. با وجود این نص، خلافت و امامت الهی او تمام شد، و در مشروعیت پیدا کردن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست؛ گرچه بیعت مردم در حقیقت التزام عملی از ناحیه آنان در عمل به دستورات خلیفه به حق است. و نفع این عمل به خود مردم باز می‌گردد که از امام به حق اطاعت کرده و سلطه او را پذیرفته‌اند.

ثانیاً: آیا عموم مردم با ابوبکر از روی طوع و رغبت بیعت کردند یا اینکه جماعت بسیاری از عموم مسلمانان از روی اکراه و تهدید سلطه او را پذیرفتند؟

مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشینی پیامبر ﷺ غوغا و کشمکش عظیمی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز نزدند و به خانه حضرت زهرا علیه السلام پناه نبردند؟^۱

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۰۵.

۱. تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴.



مگر عمر بن خطاب به جهت بیعت گرفتن اکراهی از کسانی که در خانه فاطمه علیها السلام تحسن کرده بودند، با گروهی، به خانه حضرت فاطمه علیها السلام هجوم نبردند؟^۱

ل ثالثاً: چه کسی غیر از ابن تیمیه ادعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادعا تنها از ابن تیمیه است.

حسن بن فرحان مالکی می گوید:

امامت علی و خلافت او به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید، و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کرده اند، و بر خلافت او تمام بلاد اسلام؛ همچون حجاز، یمن، فارس، خراسان، مصر، آفریقا، جزیره، آذربایجان، هند، سند و نوبه، خاضع شدند. و به جز اهل شام کسی با بیعت او معارضه نکردند، و آنان نصف امت و حتی ربع امت بلکه به یک دهم امت هم نمی رسیدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین نیز وجود داشتند که بر خلافت علی علیه السلام اقرار داشتند و از معاویه کناره گیری می کردند؛ مثل شداد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری بزرگ تابعین اهل شام. و با معاویه جز تعداد کمی از صحابه آن هم از مسلمانان فتح مکه و مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آنها اختلاف است وجود نداشتند...^۲

در رابطه با تعداد کسانی که از بدری ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند اختلاف است، برخی می گویند: ۱۳۰ نفر از بدری ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند.^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، صص ۱۳۰ - ۱۳۴.

۲. بیعة علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحة، ص ۱۹۳.

۱. امام علی علیه السلام از تاریخ الاسلام، ص ۴۸۴.



تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند همراه با علی علیه السلام بودند. خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن ابزی نقل کرده که گفت:

از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودیم هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفر از آنان از جمله عمار بن یاسر کشته شدند.^۱

این حدیث بنابر تصریح بزرگان اهل سنت صحیح است و رجال آن بین ثقه و صدوق می‌باشند.^۲

اعمش می‌گوید: «به خدا سوگند! من به جهت علی و اصحابش تعجب نمودم؛ زیرا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله همراه او بودند...».^۳ و نیز اجماع تابعین بر بیعت با علی علیه السلام بود. حسن بن فرحان مالکی در این باره می‌گوید:

اگر صحابه اجماع بر بیعت با علی داشتند تابعین نیز به تبع آنان بوده‌اند. تابعین حجاز و عراق و مصر و یمن و خراسان و دیگر بلاد اسلامی تابع صحابه بوده‌اند، و بدین جهت همراه با علی علیه السلام در صفین بزرگان تابعین از اهل عراق بوده‌اند و در رأس آنان بهترین تابعین او پس قرنی و علقمة بن قیس و ابوعبدالرحمن سلمی و ابوالأسود دوئلی و احنف بن قیس و دیگران از بزرگان تابعین قرار داشتند...^۴

۱. تاریخ خلیفه، ص ۱۹۶.

۲. بیعة علی بن ابی طالب، ص ۱۹۶.

۳. التاریخ الصغیر، بخاری، ص ۱۲۵.

۴. بیعة علی بن ابی طالب، ص ۲۰۱.



ل رابعاً: علما و محدثان اهل سنت، اجماع بر بیعت عمومی با حضرت دارند، اینک به عبارات برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

(الف) سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ هـ.ق) می‌گوید: «اهل حرمین با علی علیه السلام بیعت نموده و بیعت برای اهل حرمین است».^۱

(ب) ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ هـ.ق) می‌گوید:

چون عثمان کشته شد، با علی بن ابی طالب به طور عمومی در مسجد

رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت شد. و اهل بصره با او بیعت کردند و در مدینه

طلحه و زبیر نیز بیعت نمودند.^۲

عبارت ابن اسحاق قصور دارد و معلوم است که استقصا نکرده است؛

زیرا تنها به بیعت اهالی مدینه و بصره اشاره کرده و سخنی از بیعت کوفه

و حجاز و یمن و مصر و خراسان و یمامه به میان نیاورده است؛ در

حالی که همه اهالی آن دیار نیز بیعت کردند.^۳

(ج) محمد بن ادريس شافعی (۲۰۴ هـ.ق) می‌گوید: «بدانید که امام به

حق بعد از عثمان، علی بن ابی طالب است و امامت او با بیعت بزرگان

صحابه و رضایت بقیه ثابت شد».^۴

(د) ابن سعد (۲۳۱ هـ.ق) می‌گوید:

چون عثمان در روز جمعه، شب ۲۸ ذی الحجه، سال ۳۵ به قتل رسید

با علی بن ابی طالب رضی الله عنه فردای آن روز به عنوان خلافت بیعت شد.

طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲. الریاض النضره، ج ۳، ص ۲۰۲.

۳. بیعة علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۲۰۵.

۴. مناقب الشافعی، رازی، ص ۱۲۵.

و عمار بن یاسر و اسامه بن زید و سهیل بن حنیف و ابویوب
انصاری و محمد بن سلمه و زید بن ثابت و خزیمه بن ثابت و تمام
کسانی که از اصحاب رسول خدا ﷺ و دیگران که در مدینه بودند با
حضرت بیعت کردند.^۱

ه) ابن قتیبہ دینوری (۲۷۶ھ.ق) می‌گوید:

... من نواصب را مشاهده کردم، هنگامی که غلو رافضه در محبت
علی و مقدم داشتن او را دیدند، با این عمل مقابله کرده و در تأخیر
علی - کرم الله وجهه - و کوتاهی در حق او و ناسزاگویی به او غلو
نمودند، گرچه به ظلم بر او تصریح نکرده‌اند... و به جهت جهلشان
آن حضرت را از امامان هدایت خارج کرده و در زمره امامان
فتنه‌گر داخل کردند، و او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛
زیرا مردم (پس از بیعت) بر او اختلاف کرده‌اند ولی برای یزید بن
معاویه به بهانه اجماع مردم بر او، اسم خلیفه را مستحق وی
دانستند...^۲

و) حافظ ابوبکر اسماعیلی (م ۳۷۱ھ.ق) در حکایت مذهب اهل سنت
می‌گوید:

سپس خلافت علی بن ابی طالب به بیعت کنندگان از بدری‌ها
همچون عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و تابعین آنان از سایر
صحابه به جهت سابقه حضرت و فضل او ثابت شد.^۱

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۱.

۲. الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهمیة و المشتبهة، ص ۴۱.

۱. اعتقاد اهل السنة، ص ۴۶.



(ز) ابو عبدالله بن بطّه (۳۸۷ هـ.ق) می گوید:

بیعت علی بیعت اجتماع و رحمت بود، و هرگز مردم را به خود دعوت نکرد و نیز بر بیعت خود با شمشیر، مردم را مجبور نساخت و با عشیره خود بر مردم غالب نشد. او با این عمل خود به خلافت شرف و بها داد و با عدالت خود به قامت خلافت، زیور بها و عظمت و ارزش آویخت...^۱

(ح) ابو عثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (م ۴۴۹ هـ.ق) می گوید:

... خلافت علی به بیعت صحابه با او بود؛ زیرا تمام آنان او را سزاوارترین و برترین خلق در آن وقت به خلافت می شناختند، و هرگز عصبان و نافرمانی او را به خود اجازه نمی دادند...^۲

(ط) ابن عبدالبرّ (م ۴۶۳ هـ.ق) می گوید: «مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجتماع کردند و تنها چند نفر از آنها بودند که بیعت نکردند...»^۳.
(ی) آمدی (۶۳۱ هـ.ق) می گوید:

و اما وجه دوم در اثبات امامت علی علیه السلام اجماع امت بعد از قتل عثمان و اتفاق آنها بر استخلاف و امامت او است... و این دلیل بر امامت وی می باشد.^۱

(ک) ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ هـ.ق) می گوید: «همراه و مؤید خلافت

علی علیه السلام جماعتی از بدری ها و اهل بیعت رضوان و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع بر امامت او بودند».^۲

۱. منهج القاصدين، ابن قدامة، ص ۷۷.

۲. عقيدة السلف و اصحاب الحديث، صابونی، ص ۲۹۲.

۳. الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۶.

۱. الامامة من أبقار الأفكار فی اصول الدين، صص ۳۰۰ - ۳۰۲.

۲. شذرات الذهب، ج ۱، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.



ل) ابن ابی العزّ حنفی (۷۹۲ هـ.ق) می‌گوید: «خلافت برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از عثمان، با بیعت صحابه، به جز معاویه از اهل شام ثابت شد».^۱

م) ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ.ق) می‌نویسد:

بیعت علی بر خلافت، بعد از قتل عثمان در اوائل ذی الحجة سال ۳۵ بود. مهاجرین و انصار و تمام کسانی که حاضر بودند، با او بیعت کردند. بیعت او را به تمام مناطق اسلامی مکتوب نمودند، تمام اهالی آن ممالک به بیعت با او اذعان پیدا کردند به جز معاویه و اهل شام که بین آنها بعداً اتفاقاتی افتاد.^۲

۱۹. شبهه در حزن حضرت زهرا (ع) بر پدرش

فاطمه زهرا (ع) به پدرش محبت بسیار داشت به حدی که بعد از وفات او بسیار محزون شد.

اما ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهرا (ع) در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می‌گوید:

شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می‌کنند که به حدی در سوگ پیامبر (ص) حزن داشته که قابل توصیف نیست، و اینکه او بیت الاحزان ساخته است، و این کار را مذمت برای او به حساب نمی‌آورند، با اینکه او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی‌گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس اینکه حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست

۱. شرح العقيدة الطحاوية، ص ۷۲۲.

۲. فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲.



است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزن را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی‌فایده است، نتیجه اینکه حزن ابوبکر بدون شک کامل‌تر از حزن فاطمه است.^۱

پاسخ

اولاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به او فرمود: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾؛ «غم مخور، خدا با ماست». (توبه: ۴۰)

و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا إِنَّا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (یونس: ۶۲)
آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین می‌کرده است.
انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که در فراق فرزندش ابراهیم فرمود:

إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا، وَإِنَّا لَفَرَاكُ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ.^۱

همانا چشم می‌گریزد، و قلب محزون می‌شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی‌گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم.

۱. منهج السنة، ابن تیمیه، ج ۸، صص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۱. صحیح بخاری، ج ۱، صص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷.



چرا ابن تیمیه به پیامبر ﷺ اعتراض نمی‌کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟!^۱

بخاری و مسلم نقل کرده‌اند:

هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم ﷺ رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود.^۱

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت:

قنت رسول الله ﷺ شهراً حين قتل القرأء، فما رأيت رسول الله حزن حزناً قطّ أشدّ منه.^۲

هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی‌گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبر ﷺ به این شدت ناراحت شده باشد.

ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهرا (ع) بعد از وفات پیامبر ﷺ تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خدا ﷺ؛ یعنی حضرت علی (ع) و دیگر امور نیز بوده است. حضرت زهرا (ع) چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبدالله بن حارث می‌گوید:

مكثت فاطمة بعد النبي ﷺ ستة أشهر وهي تذوب.^۱

فاطمه (ع) بعد از پیامبر ﷺ شش ماه زنده بود و این درحالی بود که بدنش در این مدت آب می‌شد.

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.

۲. همان.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸.



۱ رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبر ﷺ محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طرابلسی او بر پیامبر ﷺ نوحه سرایی نیز کرده است.

او می گوید: «بعد از وفات پیامبر ﷺ چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن گاه فریاد برآورد: «وا نبیّاه، وا خلیلاه، وا صفیّاه»^۱؛ «آه ای نبی خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا».

۱ خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خدا ﷺ محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود:

من أصیب بمصیبة فليذكر مصیبتہ بي فإنّها من أعظم المصائب.^۲

هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ ترین مصیبت ها است.

سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراغ رسول خدا ﷺ محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می گفتند:

ثلاثة أحزنّني حتّى أبکتني : فراق محمّد ﷺ...

سه چیز مرا به حدّی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمّد ﷺ...

حزن در فراق و دوری پیامبر ﷺ به حدّی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خدا ﷺ بود نیز متأثر شد.

۱. مسند طرابلسی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ المعجم الأوسط، بیهقی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۶۶.

۱. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷؛ شعب الایمان، بیهقی، ج ۷، ص ۳۷۸.

دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می کند که رسول خدا ﷺ در روز جمعه می ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می داد. شخصی رومی آمد و گفت: «آیا اجازه می دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده اید. او برای حضرت، منبر سه پله ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می نشست. چون پیامبر ﷺ بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را دربرگرفت. در این هنگام بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ التَزِمَهُ مَا زَالَ هَكَذَا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ
حُزْناً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ^۱

قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را دربرنگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.
آن گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

۲۰. شبهه در حدیث غضب فاطمه علیها السلام

در روایات از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود:
إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي مِنْ أَغْضِبِهَا أَغْضَبُنِي.^۱
فاطمه پاره تن من است، هر کس دور او را به خشم آورد، مرا به خشم درآورده است.

۱. سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۹.

۱. السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۹۷.



شبهه اول: شکوه کردن لایق شأن فاطمه علیها السلام نیست

اشکال: ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلی رحمته الله علیه می گوید:

و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهرا علیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آنکه به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد. این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه علیها السلام نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد...^۱

پاسخ

۱) اولاً: این موضوع که حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است.

بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که گفت:

فاطمه علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت، شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد.^۱

۲) ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم هایی که به آنان روا می شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برده و به او شکوه می کردند.

۱. منهج السنة، ج ۴، صص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳.



ابوداود از خولة بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت:

همسر من اوس بن صامت مرا طلاق ظاهر داد. به نزد رسول خدا ﷺ آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم. حضرت در این امر با من مجادله می نمود و می فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا اینکه قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ (مجادله: ۱)

خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید.^۱

الثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خدا ﷺ شکایت می آوردند. اینک به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

(الف) شکوه حضرت زهرا (ع) از خدمت در منزل.^۱

(ب) شکوه یکی از صحابه درباره قحطی.^۲

(ج) شکوه صحابه از گرانی قیمت ها.^۳

(د) شکوه صحابه از فقر و تنگدستی.^۴

(ه) شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات.^۵

(و) شکوه جریر از اینکه نمی تواند بر اسب بنشیند.^۶

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۴۵.

۴. صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۳۴۰.

۵. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲.

۶. صحیح بخاری، ج ۱، صص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴.

۷. همان، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵.



(ز) شکوه حذیفه.^۱

(ح) شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید.^۲

(ط) شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب.^۳

(ی) شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده

بود.^۴

(ک) شکوه صحابه از ظلم مشرکین.^۵

(ل) شکوه یکی از صحابه در مورد تخیلات در نماز.^۱

(م) شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان.^۲

(ن) شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی.^۳

(س) شکوه امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبر صلی الله علیه و آله.^۴

(ع) شکوه بهائم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله.^۵

شبهه دوم: قهر فاطمه علیها السلام کار ناپسندی بود

ابن تیمیه می گوید:

قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدیق کاری پسندیده نبود و از

کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمت نمود، بلکه

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۱۷.

۲. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹.

۳. الترغیب و الترهیب، منذری، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۰.

۴. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۷.

۵. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳.

۱. همان، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸.

۳. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲.

۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۹۹.

۵. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۴۴.

این عمل به جرح و طعن فاطمه علیها السلام نزدیک‌تر است تا اینکه مدح باشد.^۱

او در جایی دیگر می‌گوید:

و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا فاطمة! إنّ الله یغضب لغضبك ویرضی لرضاک»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می‌خواهد باشد.^۱

پاسخ

۱) اولاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهرا علیها السلام از آن جهت که آن حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی صلی الله علیه و آله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درمی‌آمدند، دلالت بر منقصت بزرگی بر کسی دارد که او را به غضب درآورد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی‌شود.

۲) ثانیاً: حدیث: «یا فاطمة! إنّ الله یغضب لغضبك ویرضی لرضاک» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده‌اند؛ از قبیل:

الف) ابن ابی عاصم.^۲

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۴.

۱. همان، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۲. الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۳۶۳.



ب) حاکم نیشابوری.^۱

ج) ابوالقاسم طبرانی.^۲

د) دولابی.^۳

ه) ابن عساکر دمشقی.^۴

و) محبّ الدین طبری.^۵

ز) ابن حجر هیتمی.^۱

الثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیتمی تصریح به حسن بودن آن نموده است. گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر الحدیث است و روا نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت اینکه نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان ننموده است. نهایت مطلبی که می‌توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی ندارد. ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد...».^۲

و ابن حجر می‌گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ج ۲۲، ص ۴۰۱.

۳. الذریّة الطاهرة، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴. تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶.

۵. ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۹.

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

۲. الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱.

خطا رفته است».^۱

بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می‌گوید: «تمام این افراد ثقه هستند».^۲

و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختارة» نقل کرده است، با التزام به اینکه راویان احادیثی که نقل می‌کند همگی موثقند.

وانگهی ذهبی متهم به تشدد و سخت‌گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل‌القدر را تضعیف می‌کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آنکه مشاهده کرده که ذهبی او را متهم به گفتاری کرده که او از آن مبرا است، می‌گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می‌شوند را خوب بررسی کنیم».^۱

ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب الکمال» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و راویان آن را تضعیف نکرده است.

ل‌رابعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم) گرچه به جهت بیعت رضوان از عده‌ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. سؤالات البرقانی، ج ۱، ص ۲۲.

۱. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵.



خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی‌شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد.

۱ خامساً: معنای جمله «كائناً من كان» هر کس می‌خواهد باشد، که در بخشی دیگر از کلام ابن تیمیه آمده چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهرا علیها السلام و اظهار عداوت به او نیست.

۱ سادساً: اگر جمله: «يا فاطمة! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» در صحاح سته نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است.

بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمة بضعة مني فمن أغضبها فقد أغضبني.^۱

فاطمه پاره‌ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.

می‌دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً﴾ (احزاب: ۵۷)

آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۶۱.



۲۱. شبهه در وصیت حضرت زهرا (علیها السلام) به دفن شبانه

مطابق روایاتی که ذکر شد حضرت زهرا (علیها السلام) بعد از ظلم‌هایی که به او شد وصیت کرد تا او را شبانه دفن نمایند تا کسانی که به او ظلم کردند در تشییع جنازه او شرکت نکنند.

ابن تیمیه می‌گوید:

و همچنین آنچه را که حلی نقل کرده که فاطمه وصیت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی‌کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی‌نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می‌دهد که لایق آن نیست؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می‌رسد...^۱

پاسخ

۱) اولاً: حضرت زهرا (علیها السلام) بی جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطلع کردن مردم از بی عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می‌خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سرّ این وصیت آگاه شوند پی به عدم مشروعیت خلافت و بی عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حقّ مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می‌فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است.

۱. منهاج السنة، ج ۴، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.



۱) ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود.

۲) ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود:

فاطمة بضعة مني من أغضبها فقد أغضبني.^۱

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.

کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته‌اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی نمود.

نتیجه اینکه: حضرت زهرا علیها السلام با این وصیتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد....

۳) رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و اینکه حضرت زهرا علیها السلام به توسط حضرت علی علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهرا علیها السلام اشکال و ایراد می کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلمات است.

۱. صحیح بخاری، باب مناقب فاطمة علیها السلام.



بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر ﷺ کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا ﷺ از فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده، بازخواهد... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر ﷺ شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان ننمود.^۱

مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا ﷺ بر ابوبکر و وفات او می گوید: «... علی ﷺ خبر وفات حضرت فاطمه ﷺ را به ابوبکر نرسانید و خودش بر او نماز گزارد».^۲

یعقوبی نقل می کند:

... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد.^۳

ابن ابی الحدید می گوید:

خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه ﷺ از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگزارند.^۴

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.



استاد توفیق ابو علم نقل می کند:

فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد، یکی آنکه کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود...^۱

۲۲. شبهه در ادّعی افضلیّت امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «و اما عمر، پس استفاده علی از او بیش از استفاده عمر از او بود...»^۱.

پاسخ

اولاً: خلیفه دوم چه علمی داشته تا حضرت علی علیه السلام بخواهد از او استفاده ببرد. اینک به برخی از آرا و فتاوی او اشاره می کنیم تا میزان علم خلیفه دوم برای خوانندگان این مطلب روشن شود.

الف) حکم به، به جا نیاموردن نماز برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست.^۲

ب) عدم معرفت به حکم شکایات نماز.^۳

ج) عدم معرفت به آیات الهی.

مسروق بن اجدع می گوید:

روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت و گفت: ای مردم!

۱. اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴.

۲. منهای السنة، ج ۸، ص ۲۷۹.

۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۵؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۸.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۷؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۳۲.



چرا مهر زنان را زیاد قرار می‌دهید، رسول خدا ﷺ و اصحابش مهر را چهارصد درهم و کمتر قرار می‌دادند... اگر کسی بیش از این قرار دهد من مازاد را به بیت المال بر می‌گردانم زنی در مجلس حاضر بود، گفت: آیا نشنیده‌ای آنچه را که خداوند در قرآن نازل کرده است؟ عمر گفت: کدامین آیه؟ زن گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا﴾؛ «و مال فراوانی [به عنوان مهر] به او پرداخته‌اید». (نساء: ۲۰) چیزی از آن را پس نگیرید. عمر گفت: بار خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر داناترند.^۱

(د) جهل خلیفه به کلمه «اب» در آیه: ﴿وَ فَاکِهَةً وَ آبًا﴾.^۲

(ه) جهل خلیفه به تأویل قرآن.^۳

(و) جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز.^۴

(ز) جهل خلیفه به سنت مشهور.^۵

(ح) قراردادن معیارهای ساختگی.

ابن ابی ملیکه می‌گوید:

عمر درباره بچه‌ای از اهل عراق که دزدی کرده بود چنین نوشت:

او را وَجَبَ کنید، اگر شش وجب بود دست او را قطع کنید. او را

۱. سیره عمر، ص ۱۳۷؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۴۶۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۳۳.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۳۸۹۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

۳. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۲۸؛ عمدة القاری، ج ۹، ص ۲۴۰.

۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۹.

۵. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۶۱؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۷.



وجب کردند، دیدند که یک بند انگشت کمتر است، لذا او را رها نمودند.^۱

ک) جهل نسبت به حکم طلاق.

از عمر بن خطاب در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق داده و در اسلام نیز یک طلاق داده است. او گفت: «من تو را نه امر می‌کنم و نه نهی». عبدالرحمن در آنجا حاضر بود و گفت: «لکن من دستور می‌دهم که طلاق را در شرک به حساب نیاوری».^۱

ل) تعزیر برای انجام مستحبات.

خرشة بن حر می‌گوید:

عمر بن خطاب را دیدم که بر کف دستان مردان به جهت روزه گرفتن در ماه رجب می‌زد تا دستان خود را بر غذا وارد کنند و می‌گفت: رجب! و نمی‌دانی رجب چیست؟ همانا رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را تعظیم می‌کردند و چون اسلام آمد رها شد.^۲

این در حالی است که روزه ماه رجب از مستحبات نزد فریقین بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ماه روزه می‌گرفته است.^۳

ا) ثانیاً: استفاده عمر بن خطاب از حضرت علی علیه السلام از مسلمات است. اینک به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) روزی زنی که بچه شش ماهه به دنیا آورده بود را نزد عمر آوردند. دستور داد تا او را سنگسار کنند. خواهرش نزد حضرت علی علیه السلام

۱. المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۹، صص ۴۸۶ و ۴۸۷.

۲. کنز العمال، ج ۹، ص ۶۶۸.

۳. المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۹۱.

۴. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۱۳.



آمد و عرض کرد: «عمر می‌خواهد خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر برای او عذری می‌دانی مرا خبر ده». حضرت فرمود: «آری برای او عذری است...».

آن‌گاه حضرت علیه السلام فرمود: خداوند می‌فرماید: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾؛ «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می‌دهند». (بقره: ۲۳۳) همچنین می‌فرماید: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾؛ «و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است». (احقاف: ۱۵) و می‌فرماید: ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾؛ «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد». (لقمان: ۱۴)

نتیجه اینکه: حداقل حمل، شش ماه است... عمر کلام حضرت علی علیه السلام را پذیرفت و زن را رها کرد.^۱

ب) ابن عباس می‌گوید: زن دیوانه‌ای را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند، عمر با عده‌ای درباره حکم آن زن مشورت کرد، آن‌گاه دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که از آنجا عبور می‌کرد فرمود: «گناه این زن چیست؟» گفتند: «این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر امر کرده تا او را سنگسار کنند». حضرت فرمود: «او را برگردانید». آن‌گاه به نزد عمر آمد و فرمود:

آیا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم مؤاخذه از سه دسته برداشته شده است: از بچه تا بالغ گردد، و از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد؟ این زن دیوانه فلان قبیله است، و شاید

۱. المصنف، عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۵۰؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲.



در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، آن‌گاه زن را رها کرد و عمر که در آنجا بود به علامت تأیید، تکبیر گفت.^۱

ج) زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام او را دید، فرمود: «این زن را کجا می‌برید؟» گفتند: «عمر دستور داده تا او را سنگسار کنیم». حضرت او را برگرداند و فرمود: «تو اگر سلطه بر این زن داری چه حقی بر آن بچه‌ای داری که در شکم او قرار دارد؟...» عمر آن زن را رها کرد و در آن هنگام گفت: «زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را بزنند، اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود».^۱

ل ثالثاً: در هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که حضرت علی علیه السلام در مسأله‌ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه کرده و از او استفاده کرده باشد.

* تقدیم خلفا بر امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «مردم ابوبکر را مقدم داشتند؛ زیرا او برتر بود».^۲

و او در افضلیت عمر به این حدیث استدلال کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می‌شد».^۳

-
۱. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۱.
 ۱. الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۴۳؛ ذخائر العقبی، ص ۸۰.
 ۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۶۵.
 ۳. همان، ج ۶، ص ۵۵.



پاسخ

۱) اولاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعی خود به احادیثی تمسّک کرده که خود اهل سنت به جعلی بودن یا ضعیف بودن آنها اعتراف کرده‌اند. از باب نمونه: حدیث «لَوْلِم اَبْعَث لِبَعْثِ عَمْرٍ» را ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، آورده است.^۱

۲) ثانیاً: چگونه ابوبکر برتر و افضل از امام علی علیه السلام است؛ در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مودّت، آیه شراء، آیه مباحله و آیات مدح دیگر است. و نیز اوست که برادر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در کعبه متولد شد. و از طفولیت تحت تربیت الهی به توسط پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. بر هیچ بتی سجده نکرد و لذا موصوف به «کرم الله وجهه» شد.

او اولین مؤمن به اسلام و محبوب‌ترین خلق به سوی خداوند بود. نور او و نور رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک منشأ بود و از زاهدترین و شجاع‌ترین و داناترین افراد به حساب می‌آمد.

برای تحقیق بیشتر و بررسی مصادر تاریخی و حدیثی و اطلاع از متن این اخبار و روایات می‌توانید به کتاب «شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات»^۲ از نویسنده مراجعه نمایید.

۱. برای روشن شدن بیشتر این مطلب به جلد پنجم «الغدير» مراجعه شود.

۲. شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، صص ۶۵۴ - ۶۶۴.

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه کسی بود که نه تنها با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشت بلکه از مخالفان آنان نیز دفاع می نمود. ما در این بحث به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. ادعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید اظهار رضایت به قتل حسین نکرد، بلکه اعلان ناراحتی و دردمندی بر قتل او نمود».^۱

پاسخ

اولاً: از تاریخ به طور وضوح استفاده می‌شود که یزید راضی به کشته شدن امام حسین علیه السلام بوده و لذا از این امر خشنود بوده است. و مطابق روایات، هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود. اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می‌کنیم:

۱. رأس الحسین، ص ۲۰۷.



(الف) یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت».^۱

(ب) یعقوبی می‌نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت...».^۲

(ج) و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او به جهت این پیروزی تبریک بگویند.^۳

(د) مقریزی و دیگران نقل کرده‌اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، شروع به کوبیدن با قضیب به دندانه‌های حضرت نمود و شعر خواند... آن‌گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند.^۴

و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد.^۵

(ه) سیوطی می‌نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را و ابن زیاد و با او یزید را».^۶

(و) از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت:

۱. مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

۴. الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۵. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۲۲.

۶. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷.



احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می‌گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، و آل رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسیری به شام بر روی هودج‌های شتران فرستاد.^۱

(ز) ابن عماد حنبلی می‌گوید:

یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود. مسکر می‌آشامید و منکرات انجام می‌داد. دولت‌ش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود.^۲

(ح) ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می‌نویسد:
همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می‌آید که تأکید کننده فسق او به حساب می‌آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود.^۳

(ا) ثانیاً: مسعودی و دیگران نقل کرده‌اند که:

یزید همیشه اهل طرب بود... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت. و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود. آن‌گاه رو به ساقی کرده و گفت:

إسقني شربة تروني مشاشي ثم مل فأسق مثله ابن زیاد
صاحب السرّ والامانة عندي و لتسدید مغنمی وجهادی^۱

۱. مرآة الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴.

۲. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۳. مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن
و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن.
او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. به جهت تأیید غنیمت‌ها
و جهاد من چنین کن.
سبط بن جوزی می‌نویسد:

یزید، ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه‌های
بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده، منزلتش را
رفیع گردانید. و نیز او را بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله
شرابش گردانید. آن گاه به آوازه‌خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه
خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود.^۱

ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد.^۲
(ثالثاً: از تاریخ استفاده می‌شود که یزید - بعد از آنکه ابن زیاد
امام حسین (علیه السلام) را به شهادت رسانید - جوایز بسیاری برای او فرستاد
و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد.
الف) ابن اثیر می‌نویسد:

چون سر حسین (علیه السلام) به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید
بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او
را مسرور ساخت.^۱

۱. تذکرة الخواص، ص ۲۶۰.

۲. کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایة
و النهایة، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.



(ب) طبری نقل می‌کند:

چون عیدالله بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهای آنان را به سوی یزیدین معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عیدالله منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد.^۱

ل رابعاً: از نصوص تاریخی استفاده می‌شود که یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توبیخ نکرد، بلکه از توبیخ او نیز جلوگیری نمود.

طبری و دیگران نقل کرده‌اند:

هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند، یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!^۲

این حرکت و چنین دفاع سرسخت از ابن زیاد، نه تنها دلیل بر رضایت یزید بر عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او بوده است.

۲. انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

ابن تیمیه می‌گوید: «انتقال سر حسین به شام در زمان یزید، اصل و اساسی ندارد».^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۹.

۱. رأس الحسین علیه السلام، ص ۲۰۷؛ الوصیة الکبری، ص ۲۰۶.

پاسخ

اولاً: ابن تیمیه با این ادعا در صدد انکار نقش یزید در قتل امام حسین علیه السلام است در حالی که از تاریخ استفاده می‌شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند. یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد:

یزید در نامه‌ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان، عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه این نامه من به دست رسید حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند آن دو را بزن و سرهایشان را به نزد من بفرست...^۱

ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد:

چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت.^۲

ثالثاً: طبری نقل می‌کند:

آن‌گاه یزید به مردم اجازه داد تا بر او وارد شوند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند؛ در حالی که سر حسین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلوی حسین علیه السلام می‌کوبید... شخصی از اصحاب

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۰ و ۱۱.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.



رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام ابوبرزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی‌ات بر گلوی حسین علیه السلام می‌کوبی؟ آگاه باش! تو چوبت را بر جایی می‌کوبی که من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا را می‌بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد؛ در حالی که شفیع تو ابن زیاد است. ولی حسین علیه السلام در روز قیامت خواهد آمد؛ در حالی که شفیعش محمد صلی الله علیه و آله است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت.^۱

ل رابعاً: ابن اثیر نقل می‌کند:

آن گاه یزید بر مردم اذن داد تا بر او وارد شوند؛ در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می‌کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد.^۲

اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنابر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

سیوطی می‌نویسد:

هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آنها

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.



خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته اند لذا اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و این حق مردم بود که او را دشمن بدارند.^۱

سبط بن جوزی نقل کرده:

هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم. لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد.^۲

۳. انکار به اسارت بردن امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «یزید حریمی از حسین را به اسیری نگرفت، بلکه اهل بیت او را اکرام نمود».^۳

پاسخ

۱. اولاً: طبری و دیگران نقل کرده اند:

هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توییح و سرزنش کرد... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!^۱

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸.

۲. تذکره الخواص، ص ۲۳۵.

۳. منهاج السنة، ج ۲، ص ۲۲۶.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۹.



ل ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد:

اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را بر یزید فرستاد... آن‌گاه نامه‌ای از طرف یزید به ابن زیاد فرستاده شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام ارسال دارد...^۱

۴. انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید:

پس یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، و هرگز چوب به دندان‌های او نکوبید، بلکه این ابن زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد...^۲

پاسخ

ل اولاً: ابن اعثم نقل می‌کند که ولید بن عقبه (حاکم مدینه) در نامه‌ای به یزید از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه‌ای به او چنین می‌نویسد: هرگاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی‌تواند فرار کند، ولی همراه

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۴.

۲. سؤال فی یزید و معاویه، ص ۱۶.

جوابی که برای من می‌فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می‌دهم و نزد من جایزه و بهره‌ای زیادتر داری...^۱

ثانیاً: ابن عساکر می‌نویسد:

خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، وی نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد.^۲

ابن اعثم می‌نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت:

یزید بن معاویه نامه‌ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید.^۳

سیوطی می‌گوید: «یزید در نامه‌ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور جنگ با حسین را صادر نمود».^۱

ابن اعثم می‌نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد».^۲

۱. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۸.

۲. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸.

۳. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۸۹.

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳.

۲. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۵.



سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما ای بنی زیاد بر آل ابو سفیان واجب شد».^۱

هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی اش نشاند و بر زنانش وارد کرد و به آوازه خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به وی واگذار نمود.^۲

ل ثالثاً: یعقوبی می نویسد:

حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته و از او دعوت کرده اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهیم گرداند. پس پرهیز که وقت از دست تو فوت نشود.^۱

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و او را در صورت نافرمانی تهدید نیز کرده است.

۱. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۶.

۲. تذکرة الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

۱. رابعاً: ابن اعثم و دیگران نقل کرده‌اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه‌ای به ابن زیاد از فرود آمدن امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا خبر داد. ابن زیاد در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت:

اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده‌ای، امیرالمؤمنین [یزید] در نامه‌ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آنکه تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید بازگردانم.^۱

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبیدالله را در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

۵. انکار واقعه حرّه

ابن تیمیه می‌گوید:

یزید جمیع اشراف را نکشت و تعداد کشته‌ها نیز به ده هزار نفر نرسید، و خون‌ها نیز به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و روضه او نرسید، و نیز کشتار در مسجد او واقع نشد.^۱

پاسخ

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ هـ. ق در

۱. الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۱. منهاج السنة، ج ۴، صص ۵۷۵ و ۵۷۶.



روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حرّه» در لغت به سرزمین‌های سنگلاخ و ناهمواری گفته می‌شود که دارای سنگ‌های سیاه بوده، عبور از آنها به دشواری صورت می‌گیرد.^۱ واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن؛ یعنی از ناحیه سرزمین‌های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است.^۲

واقعه حرّه را به حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت‌ترین حوادث سلطنت بنی‌امیه به حساب آورد. ابن‌مُشکویه می‌نویسد: «واقعه حرّه از سهمگین‌ترین و سخت‌ترین وقایع است».^۳

عوامل قیام مردم مدینه

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ هـ. ق علیه سلطنت یزید و سلطه امویان، بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی‌امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کرد.^۱ این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. لسان العرب، ماده حر.

۲. عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. تجارب الأمم، ج ۲، ص ۷۹.

۱. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

الف. احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر ﷺ و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر ﷺ و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته، اصحاب پیامبر ﷺ اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته‌اند. پس از رحلت رسول اکرم ﷺ نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر ﷺ و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود تا روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی‌تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان‌تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفّان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده‌اند که نه از کار سیاست چیزی می‌داند و نه حریم‌های دینی را پاس می‌دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمد بن ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده و اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و با بخشش‌هایش آنان را ساکت کند.^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقدالفريد، ج ۵، ص ۱۳۵.



یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجّه آنها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلانهاش بی کفایتی خود را به آنها ثابت کرد.^۱

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند. آنان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می زدند ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد، شراب می خورد، تنبور می نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می برد و نماز را ترک می نماید.^۲

مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: «چه خبر آورده ای؟» گفت: «از نزد مردی می آییم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می جنگم». مردم گفتند: «ما شنیده ایم که یزید به تو پول و هدیه هایی داده است».

عبدالله گفت:

درست شنیده اید. ولی من آنها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند.^۱

سیوطی می نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده روی کرد».^۲

۱. الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۳۳.

۱. همان.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

ب. واقعه کربلا و شهادت امام حسین (علیه السلام)

ابن خلدون می‌نویسد: «چون ستم یزید و کارگزارانش فراگیر شد و فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند».^۱

وقتی که بشیربن جذلم خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی پرده از خانه‌ها بیرون آمدند و به طرف دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه‌ای که هیچ مرد و زنی نماند جز اینکه با پای برهنه بیرون می‌دوید و فریاد می‌زد «وامحمداه، واحسیناه»؛ مثل روزی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفته بود.^۱

امام سجاده (علیه السلام) خطبه‌ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری (علیه السلام) و مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده‌ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آنچه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می‌دادند.

ج. نابسامانی‌های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش‌های ناشایست اخلاقی و تصمیم‌گیری‌های ناشیانه سیاسی بود که

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۱. مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰.



مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه‌ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می‌نویسد:

تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده‌ای که به هیچ وجه
توجهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان
اعتنا نمی‌کند، و حال آنکه اگر مرد نرمخویی را گسیل می‌داشتی،
امید می‌داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد.^۱

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد،
و عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه
و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد^۱، و در زمانی که او والی
مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد.^۲

همه این عوامل عقده‌هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود
و احتیاج به جرّقه‌ای داشت و آن جرّقه به وجود آمد.

ابن مینا نماینده تام الاختیار یزید در جمع‌آوری اموال او در مدینه
بود، می‌کوشید تا اموال گردآمده را از محلّ حرّه خارج کند که معترضان
مدینه، راه را بر او بسته و آنها را توقیف کردند.^۳

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمد بن ابی سفیان،
والی مدینه گزارش داد... او نیز موضوع را طی نامه‌ای به شام گزارش
نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

۱. نهاية الارب، ج ۶، ص ۲۱۶.

۱. همان.

۲. المعارف، ص ۳۴۵.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۶.

یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آنها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگدمال خواهم نمود».^۱

رویارویی آشکار

عبدالله بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی‌امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند.^۱

مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ ه.ق، عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی‌امیه و وابستگان آنها و نیز قریشیانی را که با بنی‌امیه هم عقیده بودند و شمار آنها به هزار تن می‌رسید در خانه مروان حکم زندانی ساختند، بدون آنکه آسیبی به آنها برسد.^۲

عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان، پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه‌ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند».^۳

۱. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

۱. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

۲. همان؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.



یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و فریاد زد:
ای اهل شام! عثمان بن محمد - والی مدینه - به من نوشته است که
اهل مدینه، بنی امیه را از شهر رانده‌اند. به خدا سوگند! اگر هیچ
سرسبزی و آبادی وجود نداشته باشد برایم گواراتر از شنیدن این
خبر است.^۱

اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فهری و سپس عمرو بن سعید
اشدق و پس از او عبیدالله بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد،
ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند.^۱
سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مری شد
و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. او
که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی سال بود این مسئولیت را
پذیرفت.^۲

منادیان حکومتی جار می‌زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم
حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده
می‌شد در همان ساعت صد دینار به او می‌دادند. مدتی نگذشت که
حدود دوازده هزار نفر گردآمدند.^۳ و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر

۱. الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۹؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۴۶.

۲. الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱.

۳. الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۸.

سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند. یزید به هر کدام از سواره‌ها دویست دینار و برای هر کدام از پیاده‌های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند.^۱

یزید قریب به نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می‌کرد.^۲

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می‌شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند.^۱

یزید درباره مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد: مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل‌عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آنچه می‌خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هرگاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن.^۲

مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد.^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.

۱. تاریخ العرب، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲. اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

۳. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱.



از طرف دیگر، مردم مدینه دیری بود که از حرکت لشکر شام اطلاع یافته و برای مقابله و دفاع آماده شده بودند.

با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبدالله بن حنظلّه در مسجدالنبی مردم را به نزد منبر پیامبر صلی الله علیه و آله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند.

عبدالله بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت:

ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر اینکه یزید مردی زناکار، خمار و بی نماز است و تحمل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است...^۱

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می‌دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند و نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت.

۱. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.



عبدالله بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: «مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبدالله نمازش را خواند^۱ و به نبرد با شامیان ادامه داد».

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید. یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طی گفت و گوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند.^۱

مبارزان و مدافعان خطّ مقدّم مردم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجّه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند.^۲ شامیان به هر سو حمله می‌بردند و اهل مدینه را می‌کشتند. آنان با کشتن عبدالله بن حنظله مقاومت باقی‌مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می‌نویسد:

ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳ هـ. ق اتفاق افتاد

۱. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴.

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰.



و تا دمیدن هلال ماه محرم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه

شام غارت شد.^۱

مسلم بن عقبه چنانکه یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرف مدینه، گفت: «دست شما باز است، هر چه می خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید».^۱

بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می شدند و اموالشان به غارت می رفت.^۲

ناگوارتر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه های مدینه، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شد که پدرانشان معلوم نبود. از این رو، آنان را «اولاد الحرّه» می نامیدند.^۳

کوچه های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون ها تا مسجد پیامبر

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰.

۲. الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

۳. الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفيات

الاعیان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

بر زمین ریخته شده بود.^۱ کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده^۲ و صحابه پیر پیامبر ﷺ مورد آزار و بی حرمتی قرار می‌گرفتند.^۳ شدت کشتار به حدی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده‌روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه‌های آنان قطع نشد.^۴

ابن قتیبه نقل می‌کند:

در روز حرّه از اصحاب پیامبر ﷺ هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن از بدری‌ها کسی باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند.^۵

سیوطی می‌نویسد:

در سال ۶۳ ه. ق. اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آنها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حرّه در مدینه طیّبه اتفاق افتاد. و نمی‌دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲. الامامة و الاسیاسة، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳. اخبار الطوال، ص ۳۱۴.

۴. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۲.



نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد پس ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ رسول خدا ﷺ فرمود: «من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد». این حدیث را مسلم روایت کرده است.^۱

ابن قتیبه می‌نویسد:

مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه‌ای به یزید چنین نوشت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم... فرارکننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه‌هایشان را غارت نمودیم؛ همان‌گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود...^۲

سبط بن جوزی از مدائینی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت:

در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و تعداد کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند، ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، صص ۳۷ و ۳۸.

۲. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۸.



که خون‌ها به قبر پیامبر ﷺ رسید و روضه و مسجد پیامبر ﷺ پر از خون شد.

مجاهد می‌گوید: «مردم به حجره رسول خدا ﷺ و منبر او پناه بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنان وارد می‌شد».

مدائنی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و شخص دیگری نقل کرده که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه‌دار شدند.^۱

اعدام شدگان واقعه حرّه

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه برخی از چهره‌های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه‌های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات این بود که مسلم از احضارشدگان می‌خواست تا آنان به عنوان اینکه برده و بنده یزید باشند، با وی بیعت کنند.^۲

چهره‌های معروف این رخداد اسفبار عبارتند از:

(الف) ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب.^۳

(ب) دو فرزند از زینب دختر امّ سلمه.^۴

۱. تذکره الخواص، صص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲. الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳. نهاية العرب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۴. همان.



- ج) ابوبکر بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب.^۱
 د) معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه).^۲
 ه) فضل بن عباس بن ربیعۃ بن حارث بن عبدالمطلب.^۱
 و) ابوسعید خدری (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود).^۲
 ز) عبدالله بن مطیع.^۳

۶. انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

بعد از آنکه عبدالله بن زبیر به جهت مخالفت با یزید به مکه رفت و در مسجدالحرام با لشکریانش پناه گرفت، یزید دستور حمله او را صادر کرد.
 ولی ابن تیمیه می‌گوید:

و درباره پادشاهان مسلمین از بنی‌امیه و بنی‌عباس و نایبان آنان، شکی نیست که هیچ یک از آنان قصد اهانت به کعبه را نداشتند؛ نه نایب یزید و نه نایب عبدالملک حجاج بن یوسف و نه غیر از این دو نفر، بلکه عموم مسلمین کعبه را تعظیم می‌کردند. آری مقصود آنان محصور کردن ابن زبیر بود. و به منجیق بستن هم به جهت او

۱. المعارف، ص ۱۸۷.

۲. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

۱. نهایۃ الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۲. حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۳۶۹.

۳. نسب قریش، ص ۳۸۴.

بود نه کعبه. و يزيد کعبه را خراب نکرد و قصد سوزاندن آن را نيز نداشت، نه او و نه نايان او، و اين مورد اتفاق مسلمانان است، و اين فرزند زبير بود که کعبه را خراب نمود...^۱

پاسخ

ابن اثير در کتاب «الکامل فی التاريخ» می‌نويسد:

چون مسلم بن عقبه در جنگ با اهل مدینه و غارت آن فارغ شد، با افرادی که همراه او بود به طرف مکه حرکت کرد تا با ابن زبير مقابله کند... چون به مشلل رسيد مرگ او را فرا گرفت... بعد از آن، حصين لشکر را به طرف مکه حرکت داد. چون به مکه رسيدند در آنجا اقامت کردند و بقیه محرم و صفر و سه روز از ماه ربیع الاول را با فرزند زبير و طرفدارانش جنگيدند، در اين اثناء خانه خدا را به منجنیق بسته و آن را به آتش کشيدند...^۲

ابن قتیبه در کتاب «الامامة و السياسة» می‌نويسد:

لشکر حصين بن نمير حرکت کرد تا به مکه رسيد. عده‌ای اسب سوار را فرستاد تا پايين مکه را به دست گيرند. در آنجا وسایل جنگی و منجنیق‌ها را نصب نمودند و به لشکریان خود دستور داد تا روزی ده هزار صخره به طرف مکه رها کنند...^۳

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۷۷.

۲. کامل ابن اثير، ج ۳، ص ۳۱۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۶؛ تاريخ طبری، ج ۴، صص ۳۸۱ و ۳۸۲.

۳. الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۲؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۸۷.



سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» از ذهبی نقل می‌کند:

چون یزید با اهل مدینه آن عمل را انجام داد... لشکر حرّه به جهت جنگ با فرزند زبیر به طرف مکه حرکت کردند... چون به آنجا رسیدند، فرزند زبیر را محاصره کرده، با او به قتال برآمده و او را با منجنیق سنگ باران نمودند... از شرارت و شعله آتش آنان پرده‌های کعبه و سقف آن و... سوخت...^۱

کلمات علمای اهل سنت درباره یزید

اکثر علمای اهل سنت یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش شدیداً مورد طعن و سرزنش قرار داده‌اند:

الف) آلوسی می‌گوید: «هر کسی که بگوید یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنش جایز نیست، باید در زمره انصار یزید قرار گیرد».^۲
 ب) ابن خلدون می‌گوید: «غلط کرده ابن العربی مالکی که می‌گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن گاه بر فسق یزید ادّعای اجماع می‌کند».^۳

۳. تفتازانی می‌گوید: «رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحالی او به آن و اهانت اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است».^۴

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

۳. مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴.

۴. شرح عقائد نسفیّه، ص ۱۸۱.

۴. جاحظ می‌گوید:

جنایاتی که یزید مرتکب آن شد؛ از قبیل: کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان‌ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی دلالت بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است.^۱

۵. دکتر طه حسین نویسنده مصری می‌گوید:

گروهی گمان می‌کنند که یزید از کشته شدن حسین (علیه السلام) با این وضع فجیع، تبرّی جسته و گناه این عمل را به گردن عبیدالله انداخت، اگر چنین است چرا عبیدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟^۲

۷. تمجید از فرقه یزیدیه

ابن تیمیه با طایفه غلات از یزیدیه، ارتباط تنگاتنگی داشته که شک و تردید انسان را از این جهت برانگیخته و سؤال‌ها را در ذهن انسان نسبت به نصب و عداوت او به اهل بیت (علیهم السلام) بیشتر می‌کند و می‌تواند مهر تأییدی بر نصب و عداوت او نسبت به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بلکه خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد.

۱. رسائل جاحظ، ص ۲۹۸.

۲. الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۵.



طایفه‌ای از یزیدیه هستند که در حقّ یزید غلو می‌کنند و منسوب به شیخ عدی بن مسافر اموی می‌باشند. اینان فرقه‌ای از غلاتند که اجماع مسلمانان بر کفر و خروج آنان از اسلام است؛ زیرا صفت الوهیت به شیطان و نبوت به یزید داده‌اند.

ابن تیمیه معاصر این طایفه بوده است. او در نامه‌ای که به اتباع این فرقه داشته، می‌گوید:

از احمد بن تیمیه به هر کسی که از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت و منسوبین به جماعت شیخ عارف مقتدی ابوالبرکات عدی بن مسافر اموی و هر کس که پیرو اوست و این نامه به او می‌رسد می‌باشد، خداوند شما را به پیمودن راهش موفق گرداند... درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد!^۱

۸. دفاع از خوارج

ابن تیمیه در دفاع از خوارج می‌گوید:

... خوارج از بزرگ‌ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می‌باشند که دارای لشکر و لشکرگاه بودند. آنان متدین به دین اسلام در باطن و ظاهرند.^۲

او می‌گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دین‌دارتر و باورع‌ترند، بلکه خبر نداریم که خوارج عمداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند».^۳

۱. الوصیة الكبرى، ابن تیمیه، ص ۵.

۲. منهاج السنة، ج ۴، صص ۳۷ و ۳۸.

۳. همان، ج ۷، ص ۳۶.

او همچنین می‌گوید: «خوارج عاقل‌تر و راست‌گوتر و بیشتر دنبال کننده حَقّند از رافضه... بسیاری از رهبران رافضه و عامه آنان زندیق و ملحدند!!»^۱.

پاسخ این جملات را در پاسخ اشکال بعد خواهیم داد.

۹. دفاع از قاتلین حضرت علی (ع)

ابن تیمیه می‌گوید:

و اما علی؛ پس شکی نیست که همراه با او طایفه‌ای از سابقین همچون سهل بن حنیف و عمار بن یاسر جنگیدند، ولی کسانی که همراه با او جنگ نکردند برتر بودند... وانگهی آن کسانی که با او جنگ و ستیز کردند هرگز خوار نشدند، بلکه همیشه و دائماً یاری شده، کشورها را فتح و با کافران می‌جنگیدند... و لشکری که همراه معاویه می‌جنگیدند هرگز خوار نشدند، بلکه حتی در جنگ با علی، پس چگونه ممکن است که پیامبر ﷺ گفته باشد: «بار خدایا! خار کن هر کس که او را خوار کند»، بلکه شیعیان همیشه خوار و مغلوب بوده‌اند...^۲

و نیز می‌گوید:

کسانی که با او به قتال برآمدند از این خالی نیست که یا معصیت کارند و یا مجتهد و به خطا رفته یا به واقع رسیده. به هر

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۲۶۰.

۲. همان، صص ۵۷ - ۵۹.



تقدیر، این کار از آنان ضرر به ایمانشان وارد نمی‌کند و مانع از دخول در بهشت نمی‌شود.^۱

پاسخ

کسی که کلمات و سخنان صحابه را در لابه لای کتاب‌ها بررسی کند پی می‌برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را مأمور به نصرت و یاری امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام جنگ‌ها کرده است. حضرت علیه السلام به اصحابش دستور داده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. اینک به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم:

الف) ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. عرض کردیم: «ای رسول خدا! ما را به قتال با این افراد دعوت نمودی، همراه با چه کسی با این افراد بجنگیم؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همراه با علی بن ابی طالب».^۲

ب) ابوالیقظان عمار بن یاسر می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم».^۳

و نیز روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! زود است که تو را گروه ظالم به قتل برساند؛ درحالی که تو برحق، پس هرکس تو را در آن روز یاری نکند از من نیست».^۴

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۹۳.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کفایة الطالب، ص ۱۷۳.

۳. مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۱۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳.

ج) خلید عصری می‌گوید: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز نهروان شنیدم که می‌فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم».^۱

د) ابویوب انصاری در عصر خلافت عمر بن خطاب می‌گفت: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نموده است».^۲

ه) عبدالله بن مسعود می‌گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد».^۳

و) علی بن ربیعہ والبی می‌گوید: «از علی (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: پیامبر (صلی الله علیه و آله) با من عهد و پیمان بست تا بعد از او با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم».^۴

ز) ابوسعید مولی رباب می‌گوید: از علی (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «من به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر شده‌ام».^۵

ح) سعد بن عبادہ می‌گوید: علی (علیه السلام) به من فرمود: «به من دستور داده شده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم».^۶

ط) انس بن مالک از پدرش از امام علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: «مأمور شده‌ام با سه دسته بجنگم: ناکثین و قاسطین و مارقین».^۷

۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸.

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳. المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۲۸.

۴. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۵. مناقب خوارزمی، ص ۱۷۵.

۶. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

۷. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۲، ص ۳۶۷؛ البدایة و النہایة، ج ۷، ص ۳۳۷.



ی) عبدالله بن مسعود می گوید: رسول خدا ﷺ از حجره خود خارج شد و به طرف منزل ام سلمه رفت. علی علیه السلام آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای ام سلمه! به خدا سوگند! این شخص بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد جنگید».^۱

ک) ابورافع می گوید: همانا رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: «زود است که بین تو و بین عایشه امری اتفاق افتد». حضرت عرض کرد: «من، ای رسول خدا!؟» پیامبر ﷺ فرمود: «آری». باز حضرت عرض کرد: «من؟» پیامبر ﷺ فرمود: «آری». حضرت عرض کرد: «ای رسول خدا! من شقی ترین آنهایم؟» پیامبر ﷺ فرمود: «هرگز، ولی هنگامی که چنین اتفاقی افتاد او (عایشه) را به مأمنش بازگردان».^۲

ابن ابی الحدید می گوید: «از پیامبر ﷺ ثابت شده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»؛^۳ «تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد».

می دانیم که مقصود از «ناکثین» عهدشکنان؛ یعنی اصحاب جمل و عایشه هستند. و مقصود از «قاسطین» ظالمان؛ یعنی همان اصحاب صفین و پیروان معاویه می باشند. و مقصود از «مارقین» خارج شوندگان از دین، همان خوارج و اصحاب نهروان است.

۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲. مسند احمد، ج ۷، ص ۵۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۴؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۶.

۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۸۳، شرح خطبه ۲۸۳.

در نتیجه از این احادیث استفاده می‌شود حضرت علی علیه السلام از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به جنگیدن با این سه دسته بوده است.

۱۰. دفاع از ابن ملجم

ابن تیمیه می‌گوید:

آن کسی که علی را کشت، نماز به جای می‌آورد و روزه می‌گرفت و قرائت قرآن می‌کرد. علی را به اعتقاد اینکه خدا و رسولش کشتن او را دوست دارند، به قتل رسانید....^۱

او در جایی دیگر ابن ملجم را از عابدترین مردم معرفی کرده است.^۲

پاسخ

سخن ابن تیمیه در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث صحیح السند^۳ ابن ملجم را با تعبیر «اشقی الناس»؛ «شقی‌ترین مردم» توصیف کرده است، همان‌گونه که قرآن همین تعبیر را درباره قاتل شتر صالح در میان قوم ثمود به کار برده است.

این مضمون را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم، طبرانی و سیوطی از این افراد در «درر المنتور» در ذیل آیه شریفه: ﴿إِذْ أَنْبَأَتْ أَشْقَاهَا﴾ و ابن عبدالبر و ابن اثیر در ترجمه امام علی علیه السلام از کتاب

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۵۳.

۲. همان، ج ۵، ص ۴۷.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰؛ خصائص نسائی، ص ۳۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱.



«الاستیعاب» و در «اسد الغابة» و طحاوی در «مشکل الآثار» و دیگران درباره ابن ملجم نقل کرده‌اند.^۱

۱۱. دفاع از بنی‌امیه

ابن تیمیه از بنی‌امیه بسیار دفاع کرده و آنان را مدح نموده است. او می‌گوید: «همانا بنی‌امیه متوکی جمیع اراضی اسلام شدند و دولت در زمان آنان عزیز بود».^۲

او همچنین می‌گوید:

سنت قبل از دولت بنی‌عباس ظاهرتر بود تا دولت آنان...؛ زیرا در دولت بنی‌عباس بسیاری از شیعه و دیگران از اهل بدعت وارد شده بودند.^۳

او همچنین در جایی دیگر نزول آیه: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ را در شأن بنی‌امیه انکار کرده و این‌گونه تفسیر را از تحریفات شیعه در قرآن بر شمرده است.^۴

پاسخ

تفسیر «شجره ملعونه» به بنی‌امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛ از قبیل:

۱. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲. منهاج السنة، ج ۸، صص ۲۳۸ - ۲۴۲.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۳۰.

۴. همان، ج ۳، ص ۴۰۴.

حاکم نیشابوری^۱، خطیب بغدادی^۲، فخر رازی^۳، خازن^۴، و سیوطی^۵.
 بلکه طبق قول ابی‌الفداء این تفسیر مورد اجماع مفسرین است.^۶
 چنان‌که مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مروان و پدرش را به
 طور خصوص لعن کرده است.^۷

-
۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۰.
 ۲. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۷۱ و ج ۸، ص ۲۸۰.
 ۳. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.
 ۴. تفسیر خازن، ذیل آیه.
 ۵. درّ المنثور، ذیل آیه.
 ۶. تاریخ ابی‌الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵.
 ۷. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۰.

اعتراف بزرگان اهل سنت به ناصبی بودن ابن تیمیه

بدین جهت است که عدّه‌ای از علمای اهل سنت نیز به ناصبی بودن و معاند بودن ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام اعتراف کرده‌اند. اینک به برخی از عبارات آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن حجر عسقلانی

او در بخشی از شرح حال ابن تیمیه می‌گوید: «چه بسیار از مبالغه‌اش در توهین کلام رافضی (علامه حلی) که منجر به تنقیص و توهین به علی شد»^۱ و در جایی دیگر می‌گوید: «ابن تیمیه در حق علی علیه‌السلام می‌گوید: او بر نص قرآن در هفده مورد اشتباهاتی داشته است»^۲.
در جایی دیگر می‌گوید:

۱. لسان المیزان، ج ۶، صص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۲. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۳.

مردم درباره ابن تیمیه اختلاف دارند: برخی او را به تجسیم نسبت می‌دهند و گروهی نیز او را به کفر و عده‌ای به نفاق نسبت داده‌اند، به جهت نسبت ناروایی که به علی علیه السلام می‌دهد.^۱

۲. ابن حجر هیتمی

او درباره ابن تیمیه می‌گوید: «وی کسی است که خداوند متعال، او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیلش کرد. صاحبان علم به این مطلب تصریح نموده‌اند».^۲

۳. علامه زاهد کوثری

او در بخشی از کلماتش در ردّ ابن تیمیه می‌گوید: «... از کلمات او آثار بُغض و دشمنی با علی علیه السلام ظاهر می‌گردد».^۳

۴. شیخ عبدالله غماری

او در بخشی از ردّیه اش علیه ابن تیمیه می‌گوید: «علمای عصرش او را به جهت انحرافش از علی علیه السلام به نفاق نسبت دادند».^۴

۵. حسن بن علی سقّاف

او می‌گوید:

ابن تیمیه کسی است که او را شیخ الاسلام می‌نامند و گروهی نیز

۱. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. الفتاوی الحدیثیة، ص ۱۱۴.

۳. الحاوی فی سیرة الطحاوی، ص ۲۶.

۴. الرسائل الغماریة، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.



به کلماتش استدلال می‌کنند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه علیها السلام نسبت نفاق داده است.^۱

۶. علامه شیخ کمال الحوت

او نیز در ردّ خود بر ابن تیمیه بابی را به نام (افتراءات ابن تیمیه بر امام علی علیه السلام) به این موضوع اختصاص داده است.^۲

۷. شیخ عبدالله حبشی

او می‌گوید: «ابن تیمیه، علی بن ابی طالب علیه السلام را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: جنگ‌های او به ضرر مسلمین بوده است».^۳

۸. حسن بن فرحان مالکی

سلیمان بن صالح خراشی در کتاب خود در دفاع از ابن تیمیه می‌گوید: «از شیخ حسن مالکی شنیدم که در یکی از مجالس می‌گفت: در ابن تیمیه مقداری نضب و عداوت علی وجود دارد».^۴

حکم بغض امیر مؤمنان علی علیه السلام

با مراجعه به روایات اهل سنت پی می‌بریم که پیامبر صلی الله علیه و آله عموم مردم را از بغض و عداوت و دشمنی با حضرت علی علیه السلام منع کرده است. اینک به ذکر برخی از روایات اشاره می‌کنیم.

۱. التنبيه و الرد، سقاف، ص ۷.

۲. التوفيق الربّاني في الردّ على ابن تیمیه، ص ۸۵.

۳. المقالات السنية، ص ۲۰۰.

۴. نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، ص ۳۵.



۱. ابو رافع می‌گوید: «رسول خدا ﷺ علی را به عنوان امیر بر یمن فرستاد، با حضرت شخصی از قبیله اسلم به نام عمرو بن شاس اسلمی حرکت کرد. او از یمن بازگشت؛ در حالی که علی علیه السلام را مذمت نموده و شکایت می‌کرد. رسول خدا ﷺ کسی را به سوی او فرستاد و فرمود: «خفه شو ای عمرو! آیا از علی ظلمی در حکم یا لغزشی در تقسیم مشاهده کردی؟» او گفت: «هرگز». حضرت فرمود: «پس برای چه مطلبی را می‌گویی که به من رسیده است؟» او گفت: «جلوی بغضم را نمی‌توانم بگیرم». حضرت چنان غضبناک شد که نتوانست جلوی خود را بگیرد به حدی که غضب در چهره او نمایان شد، آن گاه فرمود:

«من أبغضه فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله، ومن أحبه فقد أحبني، ومن أحبني فقد أحب الله تعالى»^۱

هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور حتم خدا را دشمن داشته است. و هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است.

۲. رسول خدا ﷺ فرمود:

يا علي! أنت سيد في الدنيا، سيد في الآخرة، حبيب حبيبي وحبيبي حبيب الله وعدوك عدوي، وعدوي عدو الله، والويل لمن أبغضك بعدي.^۲

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴.

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸.



ای علی تو آقای در دنیا و آقای در آخرتی، دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که بعد از من تو را دشمن بدارد.

۳. و نیز فرمود:

يا علي! طوبى لمن أحبك وصدق فيك وويل لمن أبغضك وكذب فيك.^۱

ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در مورد تو راست بگوید و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در مورد تو دروغ بگوید.

۴. همچنین به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که بعد از حدیث غدیر و ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام فرمود:

اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه...^۲

بار خدایا! دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن دارد...

این حداقل معنایی است که می‌توان برای این حدیث کرد.

۵. و نیز فرمود: «عادی الله من عادى علياً»؛ «خدا دشمن بدارد کسی را

که علی را دشمن بدارد».

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

۶. ابن عساکر از محمد بن منصور نقل کرده که گفت: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی به او گفت: ای اباعبدالله! چه می گویی درباره حدیثی که روایت می شود که علی علیه السلام فرمود: «من تقسیم کننده آتشم؟» او گفت: «چه چیز باعث شده که این حدیث را انکار می کنید؟ آیا برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق».

ما گفتیم: «آری». احمد گفت: «پس مؤمن کجاست؟» گفتند: «در بهشت». گفت: «و منافق کجاست؟» گفتند: «در آتش». احمد گفت: «پس علی تقسیم کننده آتش است».^۱

صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

با مراجعه به روایات پی می بریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله صفات و خصوصاتی را برای دشمنان حضرت علی علیه السلام ذکر کرده است، اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. خبث ولادت

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

لَا يَبْغِضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِي وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِي وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِي.^۱

۱. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۱؛ طبقات الحنبله، ج ۱، ص ۳۲۰.

۱. مناقب خوارزمی، ص ۳۲۳.



دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده، و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت.
ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا ﷺ علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود:

... یا ایها الناس! إمتحنوا أولادکم بحبّه، فإنّ علیاً لایدعو إلی ضلالة، ولا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم ومن أبغضه فلیس منکم.

ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی امتحان نمایید؛ زیرا علی شما را دعوت به ضلالت نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست.

انس بن مالک می‌گوید: بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه‌اش سوار می‌کرد، آن‌گاه در بین راه علی می‌ایستاد و چون نظرش به حضرت می‌افتاد بچه را رو به او کرده و می‌گفت: «ای فرزندم! آیا این مردی که می‌آید را دوست داری؟» اگر بچه می‌گفت: آری، او را می‌بوسید و اگر می‌گفت: خیر، او را بر زمین می‌زد و به او می‌گفت: «برو به مادرت ملحق شو، و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن؛ زیرا من به فرزندی که علی بن ابی طالب را دوست ندارد احتیاج ندارم».^۱

۲. نفاق

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی می‌فرماید:

۱. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۸.



وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ إِلَيَّ: إِنَّهُ لَا يَحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ.^۱

قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهدهی است از جانب پیامبر اُمّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق.

امّ سلمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ همیشه می‌فرمود: «لَا يَحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يَبْغُضُهُ مُؤْمِنٌ»^۲؛ «هیچ گاه منافق علی را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد».

ابوذر غفاری می‌گوید:

مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا بِثَلَاثَ: بِتَكْذِيبِهِمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالتَّخَلُّفِ عَنِ الصَّلَاةِ، وَبِغَضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ.^۳

ما منافقین را در عهد رسول خدا ﷺ تنها با سه خصلت می‌شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلف از نماز و بغض علی بن ابی طالب.

ابوسعید خدری می‌گوید: «كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ - نَحْنُ مَعِشَرُ الْأَنْصَارِ - بِبِغْضِهِمْ عَلِيًّا»^۱؛ «ما جماعت انصار، منافقین را با دشمنی علی می‌شناختیم».

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰، کتاب الایمان؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.
۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۹؛ المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۱۲، ص ۷۷.
۳. الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶.
۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۳.



۳. فسق

ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود: «لَا يَبْغُضُ عَلِيًّا إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ فَاسِقٌ أَوْ صَاحِبُ دُنْيَا»؛ «علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیاطلب دشمن ندارد».

۱. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۵.

❖ قرآن کریم.

۱. ابن تیمیہ (حیاته وعقائده)، صائب عبدالحمید، قم، موسسة العدير.
۲. بیعة علی بن ابی طالب (علیه السلام) فی ضوء الروایات الصحیحة، حسن بن فرحان، مکتبة التوبة، ریاض، مملكة العربية السعودية، سال ۱۴۱۷ هـ.ق.
۳. تاریخ امام علی (علیه السلام) از تاریخ دمشق، ابن عساکر دمشق، بیروت، موسسة المحمودی.
۴. تاریخ دمشق، ابن عساکر دمشق، بیروت، دار الفکر.
۵. حلیة الأولیا، ابونعیم اصفهانی، بیروت، دار الكتاب العربی.
۶. الدرر الكامنة، ابن حجر عسقلانی، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۸ هـ.ق.
۷. سلسلة الأحادیث الصحیحة، محمد ناصر البانی، ریاض، دار الوطن.
۸. سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر.
۹. سنن ابوداود، بیروت، دار الفکر.
۱۰. السنن الکبری، نسائی، بیروت، دار الکتب العلمیة.



۱۱. سنن دارمی، دار الكتاب العربی.
۱۲. سير اعلام النبلاء، ذهبي، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۱۳. شعب الايمان، بيهقي، بيروت، دار الكتب العلمية.
۱۴. شيعه شناسی و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی، قم مشعر.
۱۵. صحيح ابن حبان، مؤسسة الرسالة.
۱۶. صحيح بخاری، محمد بن اسماعيل بخاری، اليمامة، دار ابن كثير.
۱۷. صحيح صفة صلاة النبي، حسن بن علی سقاف شافعي.
۱۸. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج قشيري، بيروت، دار احياء التراث العربی.
۱۹. كتاب الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ايبك صفدي، بيروت، دار احياء التراث العربی، ۱۴۲۰.
۲۰. مجمع الزوائد، هيثمی، دار الريان للتراث.
۲۱. مسند احمد بن حنبل، مصر، مؤسسة قرطبة.
۲۲. مسند طيالسی، بيروت، دار المعرفة.
۲۳. منهاج السنة النبوية، ابن تيمية، دار قرطبه.
۲۴. نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، حسن بن فرحان مالکی، مؤسسة اليمامة الصحفية، رياض.